

در پروردگار و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دین نبوی سؤال کنند اگر شو عمیق الهی و بعلم و سه
 بهمانه جواب سؤال ایشان مطابق حق گفت در نماز و نعمت با مسند و چون نوعی و جواب
 رحمت رود و قبر در حق وی باشی از باغهای بهشت گرد و الله ما جعلنا منهم و اگر خدا نخواسته
 جواب با صواب نگفت و رحمت و عذاب بود و قبر بر وی گوی از گویای و دروغ شود آیات
 احادیث بسیار بلکه بیشتر بحقیقت اینها مطلق است ایمان بران باید آورد و کیفیت آن
 بعلم الهی مقرر است خواهد بود یا بعد از هیات یا سابقا بر روح یا بغیر آن بهر وجه از وجود که
 قادر مطلق داند خواهد بود در حدیث اسما بنت ابی بکر نزد نسائی و غیره آمده آنکه گفتن
 فی القبر قد یبیا من عنة الدجال و سؤال بعد از دفن باشد بلکه بعد از غیبت مردم
 چون است یا در تابوتی نماده نقل بجان دیگر کنند سؤال کرد و اگر در زنده خورده است هم
 در شکم او پرسیده شود و آیا بسیار سؤال نبود و اگر بود از توحید و احوال است بود بطریق تشریف
 بتعلیم و شایه بعضی را ادبست و بدعت و عقیده عمل هم باشد و اکثر بر آنند که اطفال نوزده
 سؤال شوند ولیکن ملائکه بعد از سؤال تلقین شان کنند و بگویند بگو الله ربی و دیج
 الاسلام و نبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امام ابوحنیفه در اطفال مشرکین
 توقف کرده بحجت تعارض اولاد و ثواب و عقاب هم متوقف شده و حق همین توقف است
 زیرا که شایع علیه السلام هم در آن توقف نموده و فرموده الله اعلم بعباد کائنات
 و چون را نیز سؤال بود بحجت عموم اولاد و ابوحنیفه در کیفیت ثواب مسلمانان چنین توقف کرده و
 کافران ایشان با اتفاق عذاب باشند و آن عبد البر گفته کافر مجاب هر را سؤال نبود بلکه بی سابقه
 سؤال خدا بشکند و سابق را سؤال بود و احادیث با ستثنای شیب و مرابطی بیل الله
 آنکه روز جمعه یا شب جمعه مرده باشد در آنکه هر شب سوره تبارک الازی خواند و آنکه بطلت استسقا
 سه سال مرده بسیار آمده و حدیث جمعه ضعیف است و ترجمی گفته سوال تبر از خصائص
 این است مرده است و طاعت در تعجیل عذاب ایشان در برزخ تخمض و ثواب عاصیان است

تا روز قیامت پاک از همه گناہان بر خیزند ثابت کمال من هذا بالذات لائل السمیة این همه
 ثابت است بدلائل سمیة آیات و احادیث زیرا که این امور ممکنه است مخبر صادق بدان
 خبر داده و لخصوص بر آن ناطق شده تفصیلی و تفسیر سے کہ مؤمن را در اعتقاد آن بیل و تصدیق
 بجان بسیج شک و شبهباتی نمی ماند پاشی عقل در اینجا چو بین است و در احادیث آمده که در قبر
 عاصی هفتاد و نهم و اژده بود که اگر کی از اتمام زندگی تمام دنیا و دنیا را آن بسوزند و این مار و
 کژدم صور صفات ذمیه و افعال قبیحه و تعلقات دنیا است که در آن عالم باین شکل تشبیل شده و ک
 عدو هفتاد برای کثرت است یا بجهت اطلاق شایع بر آن در ایمان و اعتقاد با سوراخ است که
 مخبر صادق بدان خبر داده و در طریق است کی اعتقاد وجود اینها در خارج اما چه ششم سرتوان بود
 و بین و نمودن آن بخلق و قدرت خداست اجسام بود یا روح اگر گویی در پیش کی باشد و
 دیده کشاده بود و خدایش نماید هرگز نتوان دید و اگر بنمایند روح را توان دید استخوان
 ایمان و متابعت سنت رسول انس و جان دینجاست و دم آنکه دیدن این مار و کژدم
 و غیره بر مثال دیدن در خواب است که ناگه از گزیدن آن در نوم متالمی شود و نسبت به
 موجود روح است اگر چه در خارج نیست هر چند مقصود باین جان نیز حاصل است اما ضعف
 ایمان است و اول حکم و اسلم و البعث حق و بر این سخن ضامرده بار از گور و زنده گردانیدن خلق
 بار و کبر حق است لقوله تعالی **لَقَدْ كَرَّمْنَا قُرْآنًا كَرِيمًا تَبْحَثُونَ** و قوله تعالی **قُلْ يُحْيِيهَا**
الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ و جز آن از لخصوص قاطب ناطق بکثر اجساد و احادیث دین با
 بسیار است و مدار اعتقاد مسلمانی برین سئله است و سیکه اول از عدم صرف دنیا بود محض پیدا
 کرد و از کتم عدم بوجود آور و بار دیگر نیز قادر است که پیدا کند و هو **الذی یبئنا الخلق کفر**
یَعْبُدُونَ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا عَابَدُونَ وَ یُبْحَثُونَ از آومی زاد که نشا خلق او شود باقی دارند و
 آنرا جیب لذب گویند و حدیث آمده که بارانی از آسمان بارود مردگان از زمین بر ویند
 حیوانات دیگر هم از بهایم و طیور و حشرات مبعوث شوند تا قصاص از یکدیگر گرفته شود و بعضی گفته

طفل برادر طفل هم قصاص گیرد و حیوانات را بعد قصاص معدوم سازند حیوانها کول خاک
 بهشت گردد و بعثت و نشور و نغمه تصور شود و اول نفع براسه امانت اهل عالم و بلاک دنیا باشد
 قال تعالی تَبَارَكَ الَّذِي فِي يَدَيْهِ الْمَقَالِقُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا نَجِيمًا وَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ الْأَمْثَلُ
 شَاءَ اللَّهُ دوم برای بعثت اموات از قبور باشد که قال تعالی لَنَحْرُجُهُنَّ فِي أَشْرَفِ مَا كُنَّ
 فِيهَا ثُمَّ نَنْظُرُهُنَّ وَجْهًا وَفَاصِلًا بَيْنَهُنَّ يَوْمَئِذٍ فَسَوْفَ لَكُنَّ فَخْرًا وَإِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
 مَنْ فِي الْأَرْضِ مَعْلُومٌ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذُرِّيَّتُكَ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ مَنْ فِي الْأَرْضِ مَنْ فِي الْأَرْضِ مَنْ فِي الْأَرْضِ
 اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن و انس و ملائکه و استثنای آیات شَاءَ اللَّهُ ملائکه
 مقربین مثل جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حور و قصور و خزنه و حلا و عرش و شهدا و غیره
 را مراد داشته اند و قیامت گاسته نغمه را مراد دارند و گاسته زمان ممتد اراده کنند و از بدست
 امانت تا دخول جنت یا نار همه را قیامت گویند و اگر بنظر عبرت درنگرند این احوال بر مردم هر روز
 می گذرد و ایشان هنوز از آن روز غفلت اند و از خبر شارع در شک و شبه وقت شام که در آیه
 فَرَزَعُ مِنْهُمْ وَأَخْرَجَهُمْ مِنْهَا وَأَخْرَجَهُمْ مِنْهَا وَأَخْرَجَهُمْ مِنْهَا وَأَخْرَجَهُمْ مِنْهَا وَأَخْرَجَهُمْ مِنْهَا
 در کجبا و گو شهادت آیند و چون شب شود و بخت بد و بدین و بلاک شوند اینجا آخر نغمه اولی ظاهر شود
 اما گاه صبح درود و وجه بی اختیار بیک ناکمان بیدار شوند و بر نیزند و منتشر شوند غایب از نغمه
 بعثت نمایان گردد و با جمله بعثت موسی از قبور بجمع اجزای اصلیه و احاده اروح بسوی آن
 حق است و فلاسفانکارش کنند بنا بر امتناع احاده معدوم بعینت و این انکار با آنکه دلیل معتدیه
 بران موجود نیست ضرر بقصود ندارد زیرا که مراد آنست که حق تعالی اجزای اصلیه انان را
 فراهم خواهد کرد و روح را در آن بدو برابرست که این را احاده معدوم بعینت نامند یا نه و نتوان
 گفت که این احتیاط و قول بتناسخ نیست زیرا که بدن ثانی همان بدن اول نیست چه در حدیث آمده
 اهل الجنة مجرد مرد اخراجه اسمع و الطبرانی من حدیث ابی هریرة بسند حسن
 و اخراجه الترمذی و حسنه من حدیث معاذ بن جبل یعنی اهل جنت بی ریش و بی موی تن

باشند و در حدیث دیگر آمده ان الجحشی ضربه مثل اسد اخرجه مسلم من حدیث
 ابی هریرة یعنی در آن جهنمی بر بر کوه احد بود و از آنجا گفته اند که هیچ نرسیده است مگر تناسخ
 را و در آن قدم ریاخت بجهت آنکه تناسخ و تناسخ لازم آید که بدن ثانی مخلوق از اجزای جسمانی
 بدن اول نبود و اگر این را تناسخ نامند ذراع در مجرب مهم باشد و دلیل بر استحالة اعداد روح در مثل
 این بدن موجود نیست بلکه اوله بر حقیقت آن همانند خواه تناسخ نامند یا نه و الی ذن حق تناسخ
 و بر کشیدن اعمال بندگان روز قیامت حق است اگر چه علم او تعالی همه محیط است و لیکن در ضمن
 آن حکمتهاست تا بندگان بدانند و حکمتهای دیگر است که جزوی تعالی کس نداند قال تعالی
 و الی ذن یومئذ یبالی الحق و کینیت وزن و میزان مفوض بهم الکی است این قدر در بیان کینیت
 و تحقیق آنست که این میزان حقیقی است او را و کفه و لسان محسوس و مشاهد باشد هر کفه مقدار
 آسمان و زمین سلمان فارسی گفته اگر در یک پلادی آسمان و زمین و آنچه در آنهاست بنهند
 بکفه و کفه حسانت جانب زمین عرش مقابل جنت بیاید و کفه سیئات یسار عرش جانب نادر
 و نیز بعضی میزان چیزی است که بوی مقدار اعمال معلوم شود بهر کیف که باشد عقل از ادراک
 کینیتش قاصر است و مراد یعنی عدل است و میزان تشبیه است برای آن ولیکن این تشبیه است
 هم حاصل همانست که بظاهر آنچه در احادیث آمده ایمان آرزو بکمالی عقل از جواز زد و معتزله انکار
 وزن می کنند و میگویند که اعمال اجزای آن اگر اعداد آن ممکن است لکن وزنش ممکن نبود و نیز جمال
 علوم او تعالی است و وزنش عیبش بود و جواب آنست که در حدیث وزن کتب اعمال آمده پس
 در صحیفه خفت و نقل احداث فریاد و حدیث بی طاقه بران و زلاله دارد و بی طاقه کاغذ پاره آگوست
 در آن سخن متناهی بنده حدیث بی طاقه را احمد و ترمذی روایت کرده اند و ترمذی گفته است
 حرجه الحاکم و میگوید من حدیث ابن عمرو و مراد آنست که چون کفه حسانت یک
 یک آید و درین صورت هیچ اشکال نیست و اگر فرض کنیم که افعال خند اجمل باغراض است پس

در وزن حکمتی باشد که ما را بران اطلاع نیست و عدم اطلاع ما بر حکمت موجب عجبست تواند شد یا
 موزون اعمال مستحق تعالی قادرست بر همه اعمال را تمسک یا جسام گرداند حسنات را اجسام
 فورانی کند و سیئات را اطلالیسید و بعضی برای تطبیق اعدادیست بوزن اعمال و صیغ آن نیز
 قائل شده اند و جمع موازین در قول وی تعلی و قسح الما آذین الی نظر لیسر الیقینه باعتبار
 تعددست که هر است و هر بنده و هر نوع عمل را سیزانی جداگانا باشد یا باعتبار اوزان بود بنا بر
 کثرت عظمت اجزاء و وزن اعمال کسیکه او را گنا و نباشد و آنکه او را طاعت نبود و غیر عن اظهار
 شرف و تعظیم با انشای حکمت و تفضیح وی باشد و در وزن اعمال کفار نیز مثلین حکمت
 بود چه کافر حسنات نبود و گویند که ثقل کله میزان آخرت بر عکس میزان دنیا است و علامت
 ثقل ارتقا کله بود و علامت خفت انقصاص اما این قول سندی نخواهد و الکتاب حق
 و کتابی که اعمال بندگان از طاعات و معاصی در آن مکتوب و ثبتست حقست لقره تعالی
 و لکن مرجع یقیناً فی القیامه کتاباً بالکتابه مکتوبه و این کتابها مؤمنان را بدست راست
 دهند و کافران را بدست چپ از پس پشت یا این طریق که دست چپ به پشت چپانند
 یا از پس بجانب پشت بر آرنج برای تمیز میان مؤمنان و کافران و عزت ایمان در روانی کفر
 قال تعالی فاما من اوتی کتابه یبینه فسوف یحاسب حساباً یسیراً و قال
 بنقلیب الی اهل به مسروراً و اما من اوتی کتابه و سراً و ظهیراً فسوف ینزل عذاباً
 یبوء سراً و یصلی سعیراً و سخن در آنست که اعطای کتاب بدین مخصوص بودن بطبع با
 یا شال عصا نیز بود و در بعضی حصاه را هم بدست راست دهند ولیکن بعد از آنکه وعید
 ما خراج از نار یا بواجب دهند بدست راست و نه بدست چپ یا اصلاً کتاب ندهند بلکه
 احوال او را بر وی بخوانند و بهین همه اقوال اشاره از علم نیست و حق آنست که احوال عاصی
 درین باب موقوفست و کتاب سنت از آن ساکت و این همه احتمالات و تنبیط است
 که بطریق اجتهاد و استنباط گفته اند ولیکن اجتهاد را در امور آخرت مدخل نیست و الحساب حویر

مقصود از کتاب حساب مست چون کتاب حق باشد حساب نیز حق بود و آیات و احادیث
 بدان ناطق اند و مردم در حساب متفاوت خواهند بود و بعضی منقادند و بعضی محبت
 بعمل آید و هفتاد هزار کس بحساب و حساب در دنیا و آخرت و حساب در اعمال و
 بتبعان را از بدعوات و محدثات و کفر را از کذب و مصلحت حساب سست است و از یاد آنکه
 حساب گیرند و اول حساب از جبریل است پس شکر که امانت می رسد پس بانیار سائید و از لوح
 حساب گیرند که گواه تو در تبلیغ علمم بحیرت است وی گوید اسرائیل است اسرائیل را حاضر
 آرند و همه دلزده بر تن افتد و پیغمبران را از تبلیغ و حق داد ای امانت رسالت پرست و السوال
 حق و پرستیدن وی تعالی از بندگان که چه کار کرده آید و از طاعت و محبت چه ورزیده
 حق است لقوله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله یدلی المؤمن من وضع علمه کفنه و سنده
 بیفعل لا تعرف ذنب کذا الا تعین ذنبا کذا ففعل نعمای باب حتی فرور
 بدان به و رأی فی نفسه انه قد هلك قال صدقها علمك فی الدبا وانا اعصرها
 لك البوم و جعلی كتاب حسنا انه رانا الكفار و المناقض و بدنا دی بهم علی رؤس
 الجنان فی حق الله الدین کن یو اعلی رخصه الا لیسه الله سالی الظالمین و ایا الشیخ
 عن ابن حجر اول اشیاء و اولی سؤالی نشد نماه باشد و از معانی خونی جنات عالم
 را بجهنم دهند و سنیات خصوم زینت شود در حدیث آمده بهتدانا از مقبولی بقابله و انگلی ورود
 و مردی را فرضا اگر ثواب هفتاد پذیرد و بیست و نه بار وی حق است افتد و ریشتمند آید
 تا خصم از وسر رشت نشود این چنین بود و پیش در نماند بر بستر است پوزار کرده و می گوید
 آنچه من یافته ام دیگری نیافته و آنچه من ندیده ام دیگر ندیده و آنچه من غفلت در علم و غفلت
 صوفیان در طاعات و شیطیات و سکر و درجه های سکا شفات و الهامات و سبکی خیر از آن
 عالم ندارد که چه خواهد شد و کرامت و سبکی شش است تمام روز با فسانه خوانی سیر و دودی تصویب
 مرگ و آخرت و احوال آن هرل می آید رحانی نبی فراید لا تحرف علیهم و لا تهتکوا فی

و جانی گوید که آنکه سَمَاءٌ بِمَعْنَى هَطْرَيْتُمْ تَلَوْنَ جَزْءًا مِنْ تَمِيمٍ كَارِي نَيْسَابُورِ
 ایمان بهر دو پایا آوردند که در است و آنکه صَحْبًا در یک معنی است یعنی سید رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم از روز حشر جوشیده باشد که از کوشش است لَقَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّا أَنْغَطْنَاكَ الْكَلْبُ وَوَرَدَتْ
 آیه مسافت آن در حق با ما چه آیه باشد است از شیر سفید تر و بویش از مشک خوشبو تر
 و کوزه بادی از ستاره بادی آسمان بتیته پر و روشن تر هر که یک بار از او آب بخورد دیگر
 تشنگی گروسته نگردد و رواه التبعی ان من من عمرو و در محمد بن حوضن بحسب الکن مسافت
 مختلف در احادیث آمده بسبب نکات رعایت احوال مخاطبان است بائک من فرمود من
 صلواتی عدل و در روایت ثوبان صحی من عدل انی استکان آمده رواه احمد
 و ابن فرید و ابن ماجه اهل شام را چیزی دید که گفت غرض که هر کس را مسافتی که معلوم و
 ستارفت او بود که فرموده در بعضی احادیث است که برمان هم آمده مثل مسافت شهر و جردان و
 حاصل معنی بیان و معنی عظمت است به تفسیر احوالی باشد بر قدر مرتبه وی عن سعید
 قال سأل رسول الله صلی الله علیه و آله در بیان لکل نبی حوضاً و انهم لیتباها
 ایهم اکثر و اردانی لاریحی ان اکواب اکثرهم و اردانی لاریحی و قال
 هذا حوض یشترک به و کثیرین گفته شده است راه و حوض باشد که نام هر دو کوثر است و ساقی
 آب کوثر علی مرتضی باشد هر که در سیرت است نشانه لقای او نیست مشکل که از ان حوض آب
 خود در علی مرتضی است و او است که که محبت او در دلش نبود تا هر که از آب کوثر شش ندیم
 و الصراط صحی و بل در آنچه در رساله مندرج است در این پل از موسی بار یک پل و از تنگ تر
 باشد و تا که ضایق را فرمان آورد که زوی نگردد اهل بهشت ادوی گذشته در بهشت در این بعضی
 مجبور است بنده اینک مثل او زنده و بعضی است که آب دهنده و بگذارد عبور هر کس بحسب تفاوت
 مراتب بود و در خیانت را قدر مبالغه در در این میقتدر که کسرا ان منکفرا الا و ادکها
 کان علی ریحان حسی ان فی صیفا به در همه حصه احوال است و در حضور نارست عام است

مجموع خلایق را آنگاه بنیاد و رسل نیز در آن شامل اند اما اهل ایمان و پیغمبران را سپس آن هم
 با ستونهای گریه و آینه معونت حسیله آنها و کلمه عنها ما بعد از آن و این عباس گفت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عموم این آیه مخصوص مست همه از نظری بگذرند و در
 استاده باشد و سخن چنین سزود زیرا که اگر کسی از بالای آتش بگذرد و آتش گلستان گردد
 و در حدیث آمده آتش بپوشد گوید یا مؤمنان نور است اطفأ الله بها پس آنحضرت
 که نور او تمام و اکل از جمیع انوار مومنان باشد آتش در برابر وی کجا استند نور وی که دریاست
 آدم بود سپس در تاصیه خلیل تا آنکه بنا صیه عجد آمد رسید چه کار را کرد اینجا که خود بی واسطه
 جلوه گر باشد چسبید کار کند و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم یخالف المؤمن من النار فیحسون علی قنطرة فی الجنة و النار یقتضون
 لبعضهم من بعض مضافا لحرکات بینهم فی الدنيا حتی اذا هبطوا و نقول اذن لهم
 فی دخول الجنة و اذ البعاری و احوال و در بیان صراط و احوال آن بسیارست
 در کتب صحیح و سنن با حدیث و معتزله انکاری کنند از ما می گویند عبور هر چه صراط ممکن نیست و اگر
 ممکن هم شود تعذیب مومنان باشد و جواب آنست که خدا قادرست که عبور را بران ممکن کند و
 بر مسلمانان سهل گرداند چنانکه احادیث بران مطلقست و الجنة و النار حق و بهشت و
 دوزخ بر صفتی که در قرآن و حدیث آمده حقست و آیات و احادیث وارده در اثبات این
 هر دو بحد کثرت و شهرت رسیده و در مکان خست و نایاقوالست گویند خست در آسمان اول یا پیام
 یا فوق سموات سبع زیر عرش و فوق او عرش رحمنست و نار و زمین و در قولی بالای آسمان
 و جماعت در هر دو توقف کرده و تعیین مکان را منصوص بعلم الهی ساخته و شرح مقاصد گفته نصی صریح
 در تعیین مکان ورود دنیا یافته لیکن اکثر بر آنند که بهشت زیر عرشست و دوزخ زیر زمین بهترین است
 و مؤید اوست قوله تعالی و لقد رآنا نزلنا اخرا میند سید رة الملائکی عند کما الجنة
 الما و میسدره بالای آسمانست چنانکه در احادیث معراج بدان تصریح واقع شده و از این

مرفوعاً آمده ان جھنم محیطہ بالذیاء وان الجنة من ورائها اخرجه ابن نعیم فی تأریخ
 اصفهان و نیز از ابن عمر آمده قال مرسل اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم لا یرکب البحر
 الا غازی او صاحب او معتم فان تحته نار و اما ابن عبد البر وضعفہ پس اولی توقف
 باشد و جایی او همانجاست که خدا خوراسته است و می دانند ما را خود احوطه بخلق و عوالم او تعالی است
 مشکان گویند در قرآن آمده و سجدة عن ربها کفر و ضی التمسک و الا وضی پس وجود آن
 در مکان سیمین از زمین و آسمان صورت ندارد بلکه وجودش در عالم عناصر محال بود و بدون
 عالم افلاک و جز آنست لوم خرق و التیام است و این باطل باشد و در جوابش گفته اند که چون
 بیکدیگر پیچیده و پیچیده فرض کنند این مقدار عرض باشد و برین قول اشاره از علم است و جواب
 آن جواز خرق و التیام سما و ارض بنفس کتاب سنت است و خدا بر هر چیز قدرت دارد و آن
 آنست که چون نزد مردم واسع تر از زمین و آسمان چیزیست نبود تشیل و تصویر و هست نیست بدان
 فرمود اصل مراد بیان توسیع است نه تحدید و آسج محل آیه بر ظاهر است و خدا بر همه قادر و حقیقت
 هست آنرا جز خدا کسے مانند کمترین خانه های بهشت مقدار دنیا و ده مقدار آن باشد و اعراض
 یعنی مکانیکه در میان بهشت و دوزخ بود یعنی نه در نه است و رحمت بهشت و نه در نه است
 و رحمت و دوزخ نقل صحیح و نص صریح ثابت نیست بعضی سلف گفته اند این مکان بر ای الحفال
 مشرکین و اهل زمان قدرت و حی مخلوق شده سبکی گفته نمی دانم که قول با عراض در حدیثی در رو
 یافته باشد یا هیچ یک از علماء بدان فرستہ استند و آنکه در کتاب عبیر آمده و علی الاعتراف
 رجال یغیرون کلاً بسینما لهم مراد بدان بلند ریاضی حجاب دستور است که میان بهشت
 و دوزخ بوده است اینجا مردان باشند مثل انبیاء و شهداء و خیار مومنین و علماء یا ملائک و صورت
 مردان که اهل بهشت و دوزخ را بسبب و علامت هر یک بشناسند و خطاب کنند و همکار
 مخلوق فسان ما جی دتان الآن و بهشت و دوزخ موجودند در نیوا و مخلوق شده مانند
 نه آنکه در قیامت پیدا شود چنانکه معتزله زعم کرده اند نزد جمعی قصه آدم و حوا و اسکان ایشان

در بهشت بران دلیل است و آیات ظاهره و اعماد آن هر دو مثل **أُيُدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ وَأُجْرَتُهُمْ**
لِلْكَافِرِينَ مؤید و صحیح است و هیچ ضرورت بسوی عدول از ظاهر نیست و معارضه مثل
قَوْلَهُ تَعَالَى تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَىٰ تَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُقَآءَ فِي الْأَرْضِ قِلًّا
قَسَادًا صحیح نیست زیرا که محتمل حال و استمرار نیست مگر تسلی کنیم که مراد استقبال است پس قصد
آدم و حوا سالم از عارضه است اگر ثابت شود که جنت آدم همان جنت موعود بود چه نزد جمعی
در جنت آدم و حوا سخن است گویند آن جنت بر روی زمین و بجای بلند بود بر آسمان حافظ
ابن القیم در حادی الارواح اوله فریقین فرام که در دوران کشت نموده بروی که در کتاب
دیگر نتوان یافت اما بتزجیه نهی پذیرفته است زیرا گفته اند اگر در نیو لا موجود باشد باید که بپاک
آن جنت روان بود لقوله تعالی **أَكْفَهَاتُ آيَةٌ** و لکن لازم باطل است لقوله تعالی **كُلُّ الشَّيْءِ**
هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ پس ما زوم نیز همچنان باشد گویم مراد بر او نیست که چون چیزی است
فانی شود و در مبدل آن موجود گردد و این منافی بپاک یک مخط نباشد با آنکه بپاک تسلیم فانی
بلکه خروج از استقلال باوست و اگر فرض کنیم بپاک تسلیم فانی است پس مراد آن باشد که بزرگ
و صفات خود بپاک است یعنی آنکه وجود اسکنی نظیر وجود رایی بمنزله عدم است و تمام صحابه
تابعین و تبع تابعین و اهل سنت و حدیث و جمیع فقهای اسلام و اهل تصوف و زیدیه و معتزله
گذشته اند و نصوص کتاب و سنت و اخبار رسل من الله الی آخرهم و ثالثه از آنکه وجود آن است
و حافظ ابن القیم در حادی الارواح الی بلاد الافراح جواب مشیح قدریه و معتزله را و او با ثبات
وجود آن الآن پذیرفته و کتاب حروف مخفی این کتاب کرد بیان جنت و اهل و بیست کرده
و نامش شیراکن العظام الی رضات دار السلام نهاد در استیجاب احوال جنت کتابی مثل
در اسلام تالیف نیافته فایده صح الیه و یابینان **لا لعلی اهلها** بهشت در مزج و شتیان
در زرخان و هم باقی باشند و فانی پذیرفته و یک با که مرده اند و زنده گردیدند و زنده
بقاست و عدم مستطاری نشود زیرا که در حق فریقین خالی از فانی است و او دست انجاموت را

موت است و خلقت کمالا بعد این باشد و پاک نخط اگر تحقیقا لقول تعالی کل شیء عاقل علیها آیه
 و بیجهت فرض کنند سنانی بقلم این معنی نیست با آنکه در آیه دلیل بر فنا نیست و چه بگویند هر دو بیان
 فانی شوند و این قول مخالف کتاب و سنت و اجماع است و بیان شبهه هم نیست که ثابت چه رسد
 بحر سطور را درین باب انما فی هست که بتفصیل نوشته ایم در جرح باید کرد و الکتب کلاهیج
 العبد المومن من الایمان و ارتکاب کبیره و بعد از بیان بیرون نمی کند و گنگاری
 بدکاری مومن را کافر گرداند بلکه فاسق بود و سزاوار است که اصل تصدیق که حقیقت ایمان باشد
 هنوز باقیست ما اطلاق ایم مومن و خطاب اسلام و جریان حکم مسلمین بر فاسق و عاصی در
 کتاب و سنت بسیار آمده و صحابه بر چنان فاسقان و گناهکاران نماز می کردند و در مقابل
 اهل اسلام افرین می نمودند و ایشان را دعا و استغفار می کردند پس معلوم شد که ایشان عاقل و عاقل
 اسلام نیستند بخلاف معتزله که می گویند ترکیب کبیره مومن است و نه کافر و این منزلی میان ذنوب است
 بنا بر آنکه اعمال نزد ایشان جزئی از حقیقت ایمان است و این اول سلسله ایست که در بین
 مسلمانی برخلاف اجماع مسلمانان حادث شده و ایشان نیز اول فرقه اند که خشنه در سب
 مسلمانی انداختند و براه متابعت عقل و هوس رفتند و ظواهر نصوص و تاویل کردند و این سب
 باطل در راهی تخفیف است نمود با اندیشه و گناه در قسم است کبیره آنکه گناه بوشش بدلیل قطع
 معلوم شده باشد و بخصوص آن وعیدی دارد شده مثل شرک باسد قتل نفس بغير حق و قتل
 محصنه و زنا و فراوانی زحف و خوردن مال یتیم و حقوق والدین و احکام در حریم واکل با دست
 و شرب خمر و معصیت که بیان اصرار کنند کبیره است و از هر چه استغفار کنند غیره باشد و این
 کلی شافعی را درین باب کتابیت مبسوط سسی بزه اجزای قتل و انکسار که خسته شود و این
 اما در خود تخفیف و تنقیح است درونی جمیع کبائر را فراهم نموده است غیر آنکه به ان وعیدی شدید دارد
 نشده و بقیه مومن نوشته که گناه کبیره است و کار و بار بغيره چندان صحت ندارد و گفته اند
 این سب و اسامی انسانی اند و با مسلمین نسبت با فوق صغیر است و نسبت با ما درین سب

و کبیر و مطلق کفر است که هیچ گناهی بالاتر از بزرگتر از آن نیست و مراد در اینجا کبیر غیر کبیر است و
 ترکیب کبیر هر چند نقصان دین و ضعف ایمان موصوفت است ولیکن با وجود آن مؤمن است
 و از دائره اسلام خارج نه و گانند خله فی الکفر و کبیر و او را در کفر نمی درآورد و خوارج ترکیب
 کبیر بلکه صغیره را نیز کافر گویند. و زعم کنند که میان ایمان و کفر هیچ واسطه نیست و دلیل ما
 آیات و احادیث ناطقه با طلاق مؤمن به عاصی است کقولہ تعالی یا ایھا الذین امنوا
 کنتم علیکم فیضاً فی القتل و قولہ تعالی یا ایھا الذین امنوا انکم بن علی اللہ توبه
 تصویحاً و قولہ تعالی و ان ظالمین من المتنبئین اقتتلوا آیات درین باب بسیار است
 و الله تعالی لا یعفر ان یشراک به و خدا نمی بخشد این را که شرک کرده شود با وی بهیچ کتاب
 عزیز و اجمل سلیم و مراد بشرک کفر است مطلقاً پس منظر ایمان بدون تصدیق جنان منافق است
 و کفر کننده بعد ایمان مرتد و قائل به و خدا مشرک و متدین بدی شیخ از او این کتابی است مثل
 یهودی و نصرانی و قائل بقدم و مهر و ستاره و حوادث بسوی او و هر نسبت و آنکذا اثبات باری تعالی
 نیکند و صفات او را که در کتاب و سنت وارد شده بر ظاهرش جاری نمی سازد و تا اولش بعقل خود
 می نماید معطل و جمعی است و تبرکه صفات او را مانا صفات مخلوق وی می سازد و قیاس غایب
 بر شایعی کند مثل و شبیه مجسم است و در بیان شرک و انواع آن در و مشرکین کتب مطول جمع
 شده از آنجمله کتاب اقتضای الصراط المستقیم لیا الفقه اصحاب ابی حنیفہ شیخ الاسلام ابن تیمیہ رح و کتاب
 تجرید التوحید النبی للمقرنی و کتاب رد الاشرک للشیخ محمد اسمیل الدهلوی رحمهم الله تعالی و ترجمه
 آن در اردو که هم از دست مسمی بتقریه الامان بسیار خوب و مرغوب و نافع و مفید عالم خلق است
 و تصحیح عقاید و مذیب اعمال بدان تسک باید کرد و باسه التوفیق و یغفر ما دون ذلك لمن
 یشاء من الصغائر و الکبائر و می بخشد چیزه را که جزاوست هر گرامی خواهد از صغیره و کبیره یعنی
 در ای شرک باقی گناه و مشیت اوست با توبه و بی توبه هر گرامی خواهد بهشت و هر گرامی خواهد بگیرد و یقلع
 الله ما یشاء و یخلفه ما یرید این معنی را در و معتزله در اینجا نیز خلاف کرده اند و گویند مغفرت مخصوص بعضی است

با یکدیگر مقرر و بر دو دلیل ایشان آیات و احادیث وارد شده در وعید عامیان است کقول
 تعالی و من یغیص الله و رزق الله فان له نارا جهنم خالدا فیها و قوله تعالی و من یغیص الله
 و رزق الله فان له نارا جهنم خالدا فیها و قوله تعالی ان العجا زلین یحییهم لیصلی لهما یوم الذین
 و ما کفر بهما یغایبین و امثال آن در جواب آنست که این آیات و غیره بر تقدیر عموم مردم
 و اهلالت بر وقوع دارند نه بر وجوب و خصوص کسی که در عقوبات بسیارست پس مذنب مغفول مخصوص
 باشد از عوبات و وعید و در قال تعالی هو الذی یعلم الذین یعتقون حتی یخرج
 السیف من علیهم و قال تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و قال تعالی ان ربک لذو
 مغفلة و فی الناس علی ظلمهم و در حدیث آمده است زنها علیک فی الدنیا و انما اغفرها
 لکم الیوم منتظ علیهم و فی روحن العباد علی الله ان لا یعدب من لا یشرک به شیئا
 و فی روایات من احد یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صل الله علیه و آله
 و آله و سلم و انما یغفر الذنوب جمیعاً و در حدیث آمده است که هر کس که ایمان آنست که اگر
 و مدد و انعام و احسان کنند البتة و قائلند که قایل الکریمه اخذ او مدد و قائلند که بقره و عذاب
 بر وجود نیارند پس از وی تعالی این خلفها نیز باشد فقها زانی گفته متفقان بر خلافت اند و هیچ یکی
 از خود و وعید خلفها نیز ندارند و کیف که در خلف تبدیل قول است و حق تعالی فرمود عا یبدل قول
 القول الذی و ما انزلنا من العقید و جوابش آنست که بقرینه اقتضاست کرم در اخبار و وعید
 شرط شیت مقدر بود اگر چه صراحت بان نکرده و خبر و مدح مضمون باشد و آیات و احادیث
 که در انجا تصریح بشیت واقع شده نیز بقرینه آن تواند بود یا مراد اخبار و وعید استحقاق عذاب
 نه وقوع بالفعل یا مراد انشای وعید است و حقیقت اخبار پس کذب و تبدیل لازم نیاید و علی
 قاری را درین سلسله رساله استقامت سبی بقول سدید فی حکم خلف فی الوعد تفصیل مقام
 ان انجا باید حجت و با جمله مردم بکلمه کریسه هو الذی خلقکم فعیبکم کافیه و منکم من یؤمن
 و منکم من یؤمن و کافر و من و منکم من یؤمن و کافر و منکم من یؤمن و کافر و منکم من یؤمن

فی الحقیقت و اما صی نیز در قسم است تا نب و غیر تا نب پس کافر محله در نار است با جماعا و طبع و تا نب محله
 در جنبت اتفاقا و اما صی غیر تا نب در شیت است اگر خواهد بقدر معصیت خدا بشکند و
 بدوزخ فرستد باز بشکند آرد و بهشتش برود اگر خواهد عقوبت کند از خود یا شفا هست و
 بی سابقه عقاب بهشتش فرستد يَعْلَمُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و اما در
 باب عقوبت و مغفرت گنا هکاران بسیار است و این همه بحکم اوست عقل را در دنیا و آخرت
 که گوید چرا کفر را بختد و چرایی را بختد و دیگر بیاگیرد و میباید عَلَى الصَّغِيرِ و چنانکه
 غلاب بر صغیر برابر است که مرکب وی از کبر و محنت باشد مانند بنا بر عمل آن زیر قول عَلَى
وَيَغْفِرُ مَا كَذَّبَ ذَلِكَ لِحَسَنٍ يَشَاءُ و قوله تعالى لَا يَتَّبِعُ الصَّغِيرِينَ و وَلَا كَيْفَ يَكْفُرُونَ
 آنصافها و اما برای سوال و مجازات و غیره است و آیات و اما در شب بسیار درین
 باب آمده و بعضی معتزله گفته اند که اگر ادب را اجتناب کرده است تعذیب وی روا نیست
 زبان معنی که عقلا متعنت است بلکه باین معنی که وقوع آن جائز نیست بنا بر قیام اوله همیشه
 عدم وقوع آن کفره تعالى لَا يَجْعَلُ فِيهَا كَثِيرًا مَّا تَتَّبِعُونَ عَنْهُ و نَكَّرَ معنی کفر است یا کفر
 و چرا ب آنست که کبره مطلق کفر است زیرا که کامل میبوست و جمع آن نظر بانواع کفر باشد اگر چه
 در حکم همه با یک ملت است یا نظر بسوی افراد قائم با افراد منا طبعین است بنا بر قاعده مَعْدُومَةُ
 جمع جمع مقتضی القسام اما و با حاد باشد و العنق من الکبیرة و جاز است عقوبت کبره و اما
 این مضمون برای آنست تا معلوم شود که اطلاق لفظ حقیر بر ترک مؤمنه برگناه می آید چنانکه
 اطلاق لفظ مغفرت آمده و تا تعلق گیرد بر بی قول ما اِذْ لَمْ تَكُنْ مِنْ السَّاجِدِينَ و الاستحلال
 کفری است که نباشد این کبره از احتمال و حلال و استناده حرام کفر است زیرا که در آن تکذیب منافی
 تصدیق است و باین اول اندک خصوص و الی تجلیه عصاة و زنا را بر سلب ایمان از ایشان
 و الشفاعة ثابتة للرسل و الاخیار فی حق اهل الکبائر بالسکفیض من الاخیار
 و شفاعت پیغمبران و نیکان در حق اهل کبره و گناهکاران است و حرمه ثابت است با حاد شفا

مستفیضه مشهوره و شفاعت در لغت بمعنی سعادت است و در اصطلاح برقع عقوبت و طلب
 تجاوز از گناه و شفاعت از ان نامند که حاجت و تضرع و شفع شفع گردید و معتزله انکار شفاعت
 کنند و این معنی است بر جواز عفو و مغفرت بدون شفاعت پس شفاعت بلا اولی جائز باشد
 و نزد معتزله چون عفو و مغفرت جائز نیست شفاعت هم جائز نیست و دلیل ما قول تعالی است
 قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ إِنَّمَا يَنْتَظِرُ اللَّهُ بِكُمْ وَاللَّهُ مُبْدِئُ الْخَلْقِ فَسَأَلْتُم مِّنْهُ شَفَاعَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا
 و اسلوب این کلام دلالت می کند بر ثبوت شفاعت فی الجمله و در حدیث آمده شفاعت
 لاهل الکتاب من امتی رواه اسحق و ابوداود و الترمذی و ابن سبآن و الحاکم
 عن انس و الترمذی و ابن ماجه و الحاکم عن جابر و این حدیث مشهور است بلکه
 احادیث وارده در باب شفاعت مشهور البینی و متواتر المعنی است و احتجاج معتزله بخیل
 قول تعالی است وَ اتَّقُوا يَوْمَ مَا آتَى الصَّاعِقَاتِ فَمَنْ يَمْسُكُنَّ هُنَّ نَفْسًا مِّنْ نَّفْسِ اللَّهِ يَلْزَمَنَّهَا
 و قول تعالی مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَاجَةٍ إِلَى اللَّهِ إِلَّا أَعْيُنُهُمْ يَلْزَمُونَ و دلالت آن در
 اشخاص و ازمان و احوال آنست که تقیص آن یکفار و جب است چنانچه من الاوله و اولیکه
 فتح باب شفاعت کند محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است چنانکه در صحیح آمده اذ اول
 شافع و اول مشفع و حدیث طویل موقوف در فتن مردم که اول نزد آدم پستتر و فوج پیش نزد
 ابراهیم بعد از موسی و ازانجا نزد عیسی و نزد مشهور است و تمام این رسل اولوا العزم آنروز
 خجل اندازد خود باشند و هیچ کس از دست این مقام قدم پیش نراند نهاد تا آنکه نزد سید
 رسل و اکرم انبیاء و خاتم رسالت بیاید و عرض حال خود کند و وی بر خیزد و در سراپرده عیبت
 جلال در آید و در مقام محمود که وعده آن فرموده اند عظمی آن یَبْعَثُكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا
 بایست و سجده در و حکم شود که سر از سجده بر آرد و هر چه خواهی بخواد داده شود پس سر از سجده بر آید
 بحد شتابی که در آن وقت بیاموزند پر خسته متسی از عاصیان را بنشیند باز سجده رود و قسمی دیگر
 شفاعت کند و از سجده نالت که سر بردارد گنا آن جمله عاصیان را عفو کند و هیچ کس نماند

الا کسی که قرآن بخواند نار به روی حکم کرده یعنی کافران و منکران این حاصل بضمون حدیثی است
 که در صحیح بخاری و مسلم آمده پس فردا ظاهر شود که او را در روز گناه خداوندی چه قدر عزت و جاه
 بوده است روز بروز است و جاه او را الله صحتی جاه این اخفرا لنا سه
 گز نفتم طریق سنت تو چه هستم از عاصیان است تو چه عرض که مقام مقام اوست و سخن
 سخن او همان دست و دیگران طفیلی اند و در قرآن کریم خطاب شده و کسوفت کسوفتک
 در آن قدر تخیلی یعنی آن وهم ترا که باشد شوی از من بود هیچ آرزو در دل تو نشکند گویند
 که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَفِيرٌ ذُنُوبِكُمْ** جبهیعا مخصوص این است
 و قوم نوح را خطاب شد **تَقْوَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكُمْ** بقاعده علم نوحین افاده بعضی میکند
 غرض که با ما که افضل است و با دیگران بعد از ائمه مذنبه در ب عفوید چون همان عفوید
 طفیلی نیز عفوید خواهد بود انشاء الله تعالی با کله تو است او باش و از ان او شود خود را بی سوار
 و جاده اتباع سنت او پس همه آسان است شکل تا آنجا است که این نسبت در این اتباع
 درست نه شده است مگر در مقدار بعد از ان اگر خدا خواهد هیچ شکلی نیست صد هزار گناه در
 جنب ایان محمد صلی الله علیه و آله و سلم با تباع سخن وی ظاهر او باطنی پر کاسته نیز در علم این
 و ترک توفیق عمل به سنت با عفوید و دیگر فریم نیست آدمیم بدانکه شفاعت را سواطن است و دست
 اول در بر وقت عرصات برای خفت شدت و مهیت و در پشت و از جام آن مقام بود و دم
 برای تفسیر سوال و رفع حساب یا عدم مناقشه در ان سوم در عفو از امضای توفیق جناب و اجرا
 حکم عقاب چهارم در اخراج از بارید و در کاست تا چشم در رفع درجات و ثوابت و احیای
 هر گشته کارزار و در مانده بیکار را امید واری شفاعت سید سل صلی الله علیه و آله و سلم توی است
 نصیب ما است بهشت ای خدا شناس بود که مستحق کرامت گناه کارانند و شفاعت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عام بود و ترجیح است بلکه تمام هم و جمیع خلائق را در خاص است
 اهل درینسه و کثرتین صلوة بروی صلی الله علیه و آله و سلم باشد و اهل حدیث اکثر تعلق اند و اگر

صلوة و سلام بروی علیه الصلوة و السلام و مؤثرترین عبادات درین باب همین کثرت صلوة
 بر حضرت سید کائنات است روز و شب ظاهر و باطن ولیکن باید که نصیتهای ماثور کند شما
 در ودی که در نماز خوانده می شود که اصح صبح است اگر چه عبارات در و در علماء و مشایخ هم
 باشد بشرطیکه بر حضور و وبالغنا مرضی و غیر ماثور محتوی نبود و صلوة تعلیم کرده آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و الفاظ نبوی برکت و قربت و گیر دارد اللهم صل و سلم علیه و این
 همه شفاعت باذن خواهد بود قیام مقام محمود و مجده بدون استیذانست مجله بعد و اذن خاص
 و نوع خاص و مقدار خاص هم باشد و احادیث درین باب آمده و این شفاعت انبیاء و اولاد
 و صلما و شداد و علماء و حفاظ و اولیاء و فقرا و اطفال مومنین صابرین بر بلا و دیگر اهل السدرا
 بحسب تفاوت جاه و منزلت نزد خدا خواهد بود و هر کرا شفیع نبود خدا خود او را از دوزخ
 بگرد و هر که در حل او بر بر ذره از ایمان باشد در نار محله نماند و آنجا که گفته شفاعت واقع
 شده مراد بدان شفاعت غیر اذن و رضاسه او تعالی است و این که مردم بر گورهای انبیاء و
 صلما آیند و وسیله سازند و شفاعت خواهند چو نیست چرا که این شفیعان قدرت ندارند که
 بی اذن او شفاعت کنند و چون وی خواهد خواست که در حق کسی بکوشد فرماید بآنها خواهد گفت
 که شفاعت بکنید بعد اذن او شفاعت خواهد کرد پس اگر اینها سالها بر گور استند و شفاعت
 خواهند صاحب قبر بی اذن نتواند قال تعالی من ذالذی یشفع عندنا الا بایذنه و قول
 وی سبحانه ما لکم من دونه من ذلی و لا شفیع و جز آن آیات بران دلالت دارد
 پس از وی سجاده که قریب تر از هر قریب است چه طلب عفو نکنند در حست و شفاعت نخواهند
 و آرزوی بخواهند و طلب شفیع برای خود نمایند که باذن او سرانجام کار کند این حرف اگر چه بر
 گریه برستان گزافی خواهد کرد لیکن حق حق است و اهل الکبائر من المؤمنین لا
 یخلدون فی النار و ان ما فی حق من غیر حق بده و گن به گاران و مرتکبان کبیره از مؤمنان
 همیشه در نار نباشند اگر چسبی تویه ازین عالم بر رفته باشند چند گاه که خدا خواهد ایشان را در

دروغ دارد و باز در پشت در آید و لقوله تعالی قَمَعَنَ لَقَمَعَنَ مَسْأَلٌ ذَكَرَهُ سَخِينٌ أَيْدِيَهُ لَا وَفَعَلَ بِلَانِ
 عمل غیر است مکن نیست که جبرای آن قبل و دخل نارینند پستریه و وزغ در سایند زیرا که این با جماع
 باطل است پس بیرون آمدن از دروغ تمهین شد و لقوله تعالی وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ كَذِبًا
 وَالْمُنَافِقَاتُ كَذِبَاتٌ وَقَوْلُهُ الْعَالِي رَأَى الَّذِي يَنْ أَسْمَاءُ أَوْ عَمَلًا الْقَضَائِيَاتِ كَانَتْ لَهُمْ
 سَجَاتُ الْفِرْدَوْسِ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَجُودٌ أَنْ الْفَرْدَوْسُ كَرَالَتِ دَارُهُ بَرَبُودٌ مَوْسِمٌ أَنْ زَائِلٌ شَيْئٌ
 و گذشته اولاً قاطعه را که نینده بصحیبت از ایمان بیرون نمی رود و نیز خلود در نار عظیم
 عقوبات است و لهذا آنرا جبرای کفر که اعظم جنایات است مقرر ساخته اند پس اگر غیر کافر ایمان
 بان جبرود دهند زیاده بر قدر جنایت باشد و این مدلیست و کتب معتزله آنست که هر که
 بدو رخ رفت جاودان در آن بماند زیرا که وی یا کافرست یا صاحب کبیره که بلا توبه برود و محسوم
 و تائب و صاحب صغیره که بختب از کبائرست اهل نار نیستند و کافر مخلص است در نار با اهل ع و
 همچنین اهل کبیره که بی توبه مرده و این خلاف کتاب رسنت است و کتف عصاة در تفاوت
 باشد یعنی ساعتی و بعضی روزی و بعضی سالی و بعضی بیشتر و بعضی کمتر هزار سال
 و بعضی حقاب بمانند تسأل الله الجنة و نغوذ به من النار و الا یمان هو التصدیق
 بما جاء به من عند الله تعالی و ایمان راست گواختن و کردن است رسول خدا را و چیزی
 که آورده است از نزد خدا و تصدیق گویدین است بدل و این قدر کافی است در شرح
 از عهد ایمان و در حقیقت این ایمان عمل نخطا از ایمان تفصیلی نیست پس مشرک مسدوق بود
 سماع و صفات او بحسب لغت مومن است بحسب شعر زیرا که فعل در توحید و منکر رسالت است
 و باین اشارت است در قول و تعالی وَمَا يُعَارَفُ إِلَّا تَحَافُظًا بِاللَّهِ وَاللَّهُ مُشْرِقٌ كُنُوزٍ
 و الا فتشوا یدهم و اقرار کردن بزبان مگر آنکه تصدیق بر کعبه است سقوطش اصلاً فعل نیست و
 اقرار جمال آن دارد چنانکه در حالت اقرار و تصدیق در قوم و غفلت باقی است در دل و ذره ولی که
 هست از حصول راست و اینکه گفت ایمان نام تصدیق و اقرار است نه سبب بعضی علماء است

مثل شمس الامیه و غیره اسلام و غیره و متقین تنها بر آنند که ایمان همان گرویدن بدل است و اقرا
 شرط اجرای احکام در دنیا است زیرا که تصدیق کار باطن است در ظاهر برای آن ملائمتی باید
 پس صدق بقلب غیر مقرر زبان مومن است نزد خدا اگر چه در احکام دنیا مومن نباشد و مقرر
 بلسان غیر صدق بجهان منافق است و این مختار را بوضوح و ترتیب نیست گفتارانی گویند نصوص
 معاضداست قال تعالی اُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْاِيْمَانَ وَقَالَ تَعَالَى وَتَقَلَّبُ
 مَعْتَنَ بِاَلَا يَمَانُوهُ قَالَ وَكَمَا يَدَّحْلِبُ الْاِيْمَانَ فِي قُلُوبِ الْكَافِرِ وَانْخَرَتْ فِرْعَوْنُ الظَّالِمِ نَبْتًا
 قَلْبِي فِي يَدِكَ اخْرُجْهُ اِحْتِجَابًا حَسَنًا مِنْ حَدِيثِ اسْمَاعِيلَ تَرَوُاسَا مَرَّ رَاغِرُود
 هَلَا شَقَقْتَ عَن قَلْبِهِ اَتَمَى اخْرُجْهُ الشَّيْخُ اَن مِنْ حَدِيثِ اسْمَاعِيلَ تَرَوُاسَا مَرَّ رَاغِرُود
 ایمان عبارت از تصدیق دل و اقرار زبان و عمل با ارکان است و تحقیق احتکافی در بیان نیست
 زیرا که ایمان کامل همین است که ایشان می گویند و ایمان بی عمل ناقص است و آیات احادیث
 کثیره فاطمی است بتائید ایشان و سبیل فاضله شمارند در الایدیه نیز همین جانب است و چون
 و الصواب و لیکن با تن اشارت بنحاین قول می کند می گوید فاما الاعمال فمهی تنزله
 و الايمان لا يزيد ولا ينقص و لیکن اعمال یعنی طاعات زیاده و اقرون می شوند و نفس
 خود و ایمان نه زیاده می شود نه کم و در اینجا دو مقام است اول آنکه اعمال غیر داخل اند در ایمان
 زیرا که حقیقت ایمان همان تصدیق است پس بس و در کتاب و سنت عطف اعمال بر ایمان آمده
 كَقَوْلِهِ تَعَالَى رَبِّكَ الَّذِي عَلَّمَ الْقُرْآنَ وَالصَّلَاةَ وَالْحَنَانَ وَعَطْفٌ تَعْنِي مَعَارِضَةً وَعَدَمُ دُخُولِ مَعْطُوفٍ
 و معطوف علیه است و نیز ایمان را شرط صحت اعمال گردانیده کما فی قوله وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْرَ
 الذَّرَّةِ مِنْ خَيْرٍ يَرَهُ اَوْ اَنْتَى وَ هُوَ مَوْجُوبٌ وَ مَعْدُومٌ سَتُ كَمْ مَشْرُوطٌ وَ مَشْرُوطٌ خَسَلٌ نَبِيٌّ شَرُود
 زیرا که شرط اشئی منفی است و نیز اثبات ایمان برای تارک بعضی اعمال آمده کما فی قوله تَعَالَى
 وَ اَنْ طَافْتَ نَارًا مِنْ الْمَوْجِئِينَ اَقْتُلُوا بِاَنَّكُمْ تَمَسُّوْنَ بِرُءُوسِهِمْ بِرُءُوسِهِمْ وَ لَكِنْ اِنْ
 و وجه عجت بر کسی است که طاعات را کنی از حقیقت ایمان می گرداند بر وجهی که تارک آن مومن

نباشد که برای سحر است نه بر سحر که این ایمان کامل می گوید و تارک آنرا خارج از حقیقت
 ایمان نمی داند چنانکه غرض شامعی است و دوم آنکه حقیقت ایمان بیش و کم نمی شود و آیات و دلایل
 زیادت ایمان نزد تنفی و غیر ایشان مجمل است بر آنکه صما با ایمان می آورد و نزدی آنکه سپس
 فرض بعد فرض می نماید و بهر فرض خاص ایمان می آورد و در پس با محاله آن ایمان نماید پس شد
 زیادت بودن به و این تاویل مخالفت ظاهر کتاب و سنت است پس حق زیادت و نقصان
 اوست چنانکه قرآن و حدیث بدان باطن است و بعضی محققین گفته اند که عدم زیادت و نقصان
 حقیقت تصدیق مسلم نیست بلکه این حقیقت هم متفاوت است در قوت و ضعف زیرا که یقین
 حاصل است با آنکه تصدیق آحاد است هر تصدیق بنی صلی الله علیه و آله و سلم است و بسا
 ابراهیم علیه السلام فرمود **لَئِنْ لَمْ يَنْجَلِ لِي قَلْبِي وَنَزَّلَ لِي تَحْقِيقَ** این نزول تعظیفات در افعال
 سلالتاری و الیه مال الشاه ولی الله المحدث الدهلوی و الا ایمان و الاسلام
 و احد و ایمان و اسلام کی است و می یار است **قوله لعلی لا اخرجنا من كان فيها** است
المؤمنین كما وجدناهم بیت **من المسلمین** لیکن غالب در مفهوم ایمان
 تصدیق قلبی و حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد ظاهر چنانچه کریمه **قالوا لا اخرجنا**
استما قلنا گفته اند **ولکن قلوبنا** است ما نظر در آن است مقصود اینجا آنست که
 هر که مؤمن است مسلم است و هر که مسلم است مؤمن است بنابراین در بیان نیست
 و همین است مراد با اتحاد هر دو و آنکه در حدیث جبریل بر روایت عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده
الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و تقیم الصلوة و
تؤتی الزکوة و نفس مره مضان و فچی البیت ان استطعت الیه سبیلا و این
 در آنست که اسلام نام اعمال است نه تصدیق پس بجوابش گفته اند که مراد آنست که خمرات اسلام
 علامات همین امور است چنانکه در حدیث دیگر ایمان را تفسیر کرده است **بشوات کل و طیبة قلوب**
شما و اتیای زکوة و صیام رمضان و داوین خمس از منعم اشرفه الشیخان من حدیث

ابن عباس در فرموده ایمان بهقتنا و چند شعبه است علهای آن قول لا اله الا الله است و اوئی دور کردن
 از وی ز راه اخو سجد الشیطان من حدیث ابی هریرة و اذا وجد من العبد التصديق والافراد
 صحیله ان يقول اناسی من حقا و برگاه یافت شود از بنده تصدیق دل و اقرار زبان صحیح باشد او را
 ایگو گوید من سوتم راست و درست بها بر تحقیق ایمان و ثبوت آن از وی و لا یبلغن ان یقول
 اناسی من ان شاء الله تعالی و میرسد او را که گوید من سوتم اگر خدا خواهد اول نه سبب غفیه است و ثانی
 قول شافی پس اگر معنی تردد و شک در تصدیق و ایمان قصد کند روان باشد چه ریب و تردد منافی
 جرم و یقین است که حقیقت ایمان باشد و اگر بقصد تبرک و تعین بذر الهی و نفعی عجیب تزکیه نفس و ایپام
 عاقبت الامر با تردد و حصول ایمان کامل میباید که اولاً کما هم المؤمنون سکتا بدان شیر است بگویند و ثانیاً
 و لهذا یساری اصحابه و تابعین و سلف صاحبین بان رفتن اند و این نزاع هم لفظیت و مال و احد است
 حلال متحد و طول بحث در آن در فضول کلام داخل چه اگر او با بیان مجرد حصول معنی ایمان است پس حاصل
 فی بحال است و اگر او چیز نیست که مرتب میشود و بران از نجات و ثمرات پس در شیت او تعالی است حصول
 فی بحال مقطع نیست پس هر که قطع حصول کرده اراده اول کرده و هر که شیت سپرده اراده ثانی نموده
 ایمان الباس غیر مقبول و ایمان باس مقبول نیست باس دراصل یعنی شدت و عذاب آید و در اول
 در بحال است موت و سعادت احوال آخرت است که در وقت حضور موت و حصول فوت حاصل گردد
 در حدیث آمده هر کجی وقت مردن خود جای خود را می بیند مومن در شیت و کافر در روز خپس
 چون کافر درین حالت ایمان آورد ایمان درستی معتبر نباشد و ایمان درین حالت ایمان غیب
 بود و اعطاری بود و تمام اهل حق بر عدم قبول این چنین ایمان از اول تا آخر اتفاق دارند
 و در حدیث آمده ان الله یقبل توباة العبد ما لم یغفر غفره کنایت از حالت موت و
 شدت کراس و سیدن روح و مخلوق است قال تعالی فلیکف بک یتقهم ایما کفهم کما
 راقا باستان و جای در گزند مود و نیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا
 حکموا احد لهم الموت قال انی ثبت الان و استدلال باین آیه صحیح تر و صریح تری نماید

با احتمال آنکه مراد بر وقت باس در آیة اولی شایعه ملاقات قیامت از طلوع شمس از مغرب باشد
 چنانچه بعضی مفسرین آیة را بیان تفسیر کرده اند و از اینجا ظاهر می شود که توبه در حالت باس هم مقبول
 نیست مانند ایمان و توبه پس اکثر اشاعره و ماتریدیه و نقیض همین است و نزد بعضی اهل علم توبه
 مقبول و ایمان مردود است پس ایمان پس چون که در وقت ادراک غرق آورد هم مقبول
 نباشد و همین است نثار علماء و مجتهدین و مشایخ دین و شیخ عبدالحق در تکمیل الایمان در سنی
 و بیان فرعون در وقایع ایمان او طول بحث کرده و ترجمه کلام ابن حجر از کتاب زواجر نموده
 ضرورت ایراد آن درین مختصر چندان نیست بعد نزول قرآن چه جای سخن در عدم ایمان
 اوست و السعید قد یشتقی و الشقی قد یسعد و سعید گاهی شقی می شود و یانین طریق که بعد
 ایمان مرتدی گردد و شقی گاهی سعیدی شود یانین پنج که بعد کفر ایمان آورد و التغییر لیکن
حل السعادة و الشقاوة دون الاسعاد و الاشقاء و هما من صفات الله و
 تفسیر بر سعادت و شقاوت می باشد زیرا که این هر دو از صفات مجاد اند نه بر اسعاد و اشتقاد که
 این هر دو از صفات خدا اند چه اسعاد و کون سعادت و اشتقاد و کون شقاوت است و لا
 تغیر علی الله و لا علی صفاته و نیست تغیر و تبدیل بر خدا و نه بر صفات او زیرا که قدیم عمل
 حوادث نباشد و فی ارسال الرسل حکمة و در فرستادن رسولان حکمت و صلحت و
 حاجت حمیده است قال تعالی اِنَّمَا یُکَوِّنُ لِلنَّاسِ عَلَی اللّٰهِ مِجْتَهَدَ الرَّسُولِ وَ حُجَّتِ
 مراد و اصول مجمع علوم و فنون ارضی و سماوی و کمالات و فضائل علمی و علمی بوساطت حضرت
 انبیا بخلق رسید و در اینجا اشارت است بآنکه ارسال و وجوب است نه یعنی وجوب بر خدا بلکه
 بان معنی که تفسیر حکمت مقتضی است بنا بر آنچه در وی از حکم و صواب است و نیست متمنع چنانکه
 بر همه گویند و نه این ممکن است که هر دو طرف او استوی باشد چنانکه مذکور است و این
 در حقیقت نه وجوب است بلکه اجزای سنت و عادت است که بفضل عمیم خود می کند چون عامر خلق را
 استعد او و قابلیت است استفاضه از جناب با قدس بوساطه کون و اتصال بملکوت اعلی نیست بعضی

از ادیان را برگزیده و علم کلمات و صفات و افعال خود و آنچه صلاح مبدء و سعادت ایشان در آن
باشد بیاوخت و بسوی خلق فرستاد تا دعوت ایشان کنند و هدایت نمایند و حکمت
محض است اگر لطفت جهان آفرین در خاص کند مبدء و صلحت عام را به و قد ارسل الله
تعالی رسلا من البشر الى البشر مبشرا و منبرستیکه فرستاد از تعالی بر پیشانی آن را از
ادیان بسوی آدمیان یعنی از جنس ایشان پشارت و هدیه گان برای اهل ایمان و طاعت
بجنت و ثواب و منذر ماین و ترسانندگان برای اهل کفر و عصیان بنار و عذاب زیرا که عقل

را باین امور راسته نیست مبینین للناس ما یحتاجون الیه من امور الدنیا
و الدین بیان کنندگان برای مردم چیزی را که محتاج اند بسوی آن از کارهای دنیا و دین از
علم و عمل و او تعالی بهشتی و دوزخی میافرید و بهشت را جای نیکو کاران ساخت و دوزخ را
محل بدکاران و معرفت کار بدی که بهشت رساند و دوزخ بازدارد از آن امور است که عقل
در یافت آن مستقل نیست و همچنین خلق اجسام نامم و ضاره و گردانیدن قضایا بعضی را
از مکانات که عقل را راسته بسوی جرمه بیکی از دو جانبش نیست و بعضی را واجبات و
بعضی استساعات که عقل را ظاهر نمی شود و مگر بعد از نظر اعم و بحث کامل بر وجهی که اگر بدان
دور زد اکثر مصالح او بیکار گردد و پس فضل و رحمت او تعالی انبیا را بر انجنت تا آن کار را
بخلق تعلیم کنند و بدان دلالت نمایند تا دیگر رحمت و عا در سدر بیان نماید قال تعالی و صا

از تسلیا لفرع الا رسما للما لکین و ایلدهم بالمعجزات الناقضات

للعادات و تأیید کرد ایشان را بجزای تشانند و عادتها را که هر دعوی را بر بانی با پرونی
که دعوی رسالت و سفارت می کند برهان صدق ایشان معجزات است و معجزه خارق عادت
باشد که بدست مدعی نبوت بر وفق دعوی او ظاهر گردد و غیر او از او بدین مثل آن عاجز و زبون
شود و معجزه فعل الهی است نه فعل رسول زیرا که خرق عادت خدا از بند و مکن نیست و دلالت معجزه
بر صدق نبی یقین است و نزد مشاهد و تجربه بی اختیار علم بصدق نبی حاصل می گردد نفس

در قصد حق بی طاقت و بیچاره میشود و مجال انکار بر وی تنگ می آید و چون دعوی بلند بود بر
 نیز باندا از ذوا باشد چه مجزه از عالم قهر و قدرت مست و غلبه و سطوت آن پایداری ثبات بجای خود
 نماند و عثمان اختیار از دست برد و اختلاف و لائل عقیده که گرسه چند است در رشته عقیدت و لذا
 الزام و اسکا است خصم بدان و شوار بود و هرگز راه نزاع و جدال بند نشود چنانکه از دلائل کلامیه
 و فلسفیات عیان است و هر که بعد از مجزه و دیدن کافرمانه کفر او و جعلت عناد و سابقه اشتقاق
 ازلی نیست و اول الانبیاء اجماع و اخراج هر صحن صلی الله علیه و سلم و اول متفران
 آدم است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از شعیب بن آدم پیغمبر شد
 بعد او در نسیب پسر توح پسر جود بن عبد الله پسر صالح بن عبید پسر بله پسر ابراهیم خلیل الله بعد از اسمعیل
 پسر اسحاق پسر ابراهیم و بعد از یعقوب و لوط در زمانه ابراهیم و ابن عم او بود بعد از شیب پسر
 سوی و برادرش بارون بعد از نوح پسر داود و بعد از پسرش سلیمان پسر زکریا پسر فرزندش
 یحیی بعد از عیسی بن مریم بعد از الیاس و یسع شاگرد الیاس بود که بعد از وی تعلقه او شد پسر
 پیغمبران منقطع شدند تا وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ثبوت نبوت آدم علیه السلام
 بنص کتاب است که دلالت می کند بر آنکه وی امر و نبی کرد و معلوم است که در زمانه وی نبی
 نبود پس این امر و نبی بومی باشد لا غیر و همچنین سنت و اجماع بر آن دال است و انکار نبوتش
 چنانکه از بعضی منقولست کفرست و نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با دعای رسالت و
 اظهار مجزه بوده و دعوی رسالت بتواتر معلوم گشته و اظهار مجزه دو گونه است یکی بظاهر سخنان
 کلام خدا و دیگری نمودن بدان اهل بلاغت را و عاجز شدن ایشان از معارضه او با کلام سوره
 با وجود کمال بلاغت و تشاکک ایشان بر آن تا آنکه از معارضه محروم بقارعه بسبب
 اقتادند و با وجود توفیر و دعای از احدی منقولست که چیزی نزدیک بان آورد و باشت تا
 همانندش چه رسد قدرت آنکه همین محروم و انفاظ و همین کلمات که زبان زده ام و خاص و
 خود و بزرگان ایشان است هیچ یکی با طاقت نشد که کلام چند بر هم تو انداخته و سخن مثل قرآن

تالیف تواند نمود و این ولایت می کند بر آنکه این کلام از نزد او تعالی است و بدان رنگوست
 پیغمبر و صدق و دعوی او فلا هر چند و دوم رسیدن امور خارقه عادت یعنی ظهور معجزات از دست
 صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه اگر چه تفصیلش آحاد باشد و اهل علم بر وجه دیگر نیز بر نبوت و ک
 استدلال کرده اند و یکی باحوال او قبل نبوت و در حال دعوت و بعد تمام آن و اخلاق عظیمه
 و احکام حکیمانه او و اقدارش و جایگاه دلیران آنجا قدم نگذازد و ثوق او بصفت الهی و در
 جمیع احوال و ثبات وی بر حال خودش نزد حوادث و احوال برومی که اعدا سے او را آن همه
 سفیدت عداوت و حرص برطن سلطنه در وی نیافتند و راسته بسوی قبح فریدند و این همه
 احوال او بجز آنکه رسیده و عقل هازم است باقتناع اجتماع این همه امور و غیر انبیا و چون
 می تواند شد که او تعالی این همه کمالات را در کسی جمع کند که مفسر است باشد بر وی و ثابت و سه
 سال او را صلت دهد و درین او را بر سائر او یان ظاهر و غالب گرداند و بر دشمنان فیروز بخشد و
 آثار الهی را بعد از وی تبارد و قیامت دنده دارد و دوم آنکه وی او علسه این چنین امر عظیم کرده و بیان
 قومی که ایشان را از کتاب بود و حکمت روی بر اسے ایشان کتاب آورد و حکمت و احکام شریف
 آموخت و مکارم اخلاق را تمام نمود و مردم بسیار را از فضائل علییه و عملیه کمال رسانید و عالم را
 ایمان و عمل صالح منور ساخت و او تعالی دین او را بر همه دینها غالب کرد چنانکه وعده فرمود بود
 و نبوت و رسالت پیچ معنی دیگر جزین نیست و چون نبوت است ثابت شده کلام او و کلام خدا
 که بر وی نزول یافته بر خاتم انبیا بود و بسوی تمام خلق از جن و انس و غیر ما بعوث شدن
 او ولایت گردناست گردید که وی آخرین انبیاست قال الله تعالی و لکن کذبت آل الله و
 سخا نورا النبیین و سخن آئی هر یک از صحیحی الله معنیه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم ارسلت الی الخلق كافة و ختمت الی النبیین رواه مسلم و لفظ نبیین
 بهوم خود شامل تمام اجزای عالم و جمیع اقسام موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات و
 کائنات است پس وی بعوث است باشد بسوی همه سلام حجار و سجد و اشجار و شادت حیوانات بر سالت

وی صیبت غیر آنکه بن دانش برچون مرید و مختار آفریده اند کفر و عصیان از ایشان سر بر می زند
 از براتی اقسام جوایبان و طاعت نبی آید چنانچه از ملائکه و ولایت کریمه و ما از سلسله
 الا که سینه العالمین نیز همین است و چون از نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقصود
 اکل نیست دین اسلام و تحمیل مکارم اخلاق بود و بعد حصول این مقصود بر وجه تمام و اکمل بعد از آنکه
 حاجت به پیغمبر دیگر نباشد و یوحنا و اهل علم و خفا که او که جانان کتاب و سنت و حافظان علوم
 ملت و ائمه و سلف است اندک فایده بود و قدر وی بیان علماء دهر فی بعض الاحادیث
 و مراد است بیان شمار پیمران و بعضی احادیث این جان و صحیح خود از ابی نوری آورده که
 پسید آنحضرت را اذ ابی انیس فرمود یک لک و سبت و چهار هزار گفت رسول از ایشان چه قدر اند فرمود
 سصد و سیزده اول رسل آدم است و آخر ایشان شصت و چهار پیغمبر از عرب بوده اند و در صحیح
 و شیب و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی دو لک و سبت و چهار هزار آمده حافظ جلالی
 گفته برین روایت واقف نشده ام و الا ولی ان لا یقتصر علی عدد فی التسمیة و بهتر
 است که اقتصار نکند بر عددی معین در نام برودن فقد قال تعالی زیاده و قرآن مجید میفرماید
 مِنْهُمْ مَنِ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ یعنی قصه بعضی از ایشان را بر تو خوانده ایم
 و بعضی را بر تو نخوانده ایم و نام ایشان را نیز بر تو نخوانده ایم و احوال ایشان را با تو نگفته ایم و لای من
 فی ذکر العدد ان ایدخل فیهم من لیس منهم به این نیست در ذکر عدد زمین از آنکه در آرد
 در ایشان کسی را که نیست از پیغمبران اگر ذکر عدد بیشتر از عدد ایشان کند او شرح مفهوم من هو
 یفهم یا بر آرد از زبده ایشان کسی را که در پیغمبران نیست اگر ذکر اقل از عدد ایشان کند حاصل آنکه
 غیر از سایر تقدیر اشتغال او بر جمله شرائط مذکور در اصول فقه از عقل و ضبط و همت و اسلام
 و عدل و زانستگاری و سب و عدم طعن و نمودن در دنیا و تمام اهل بی و مستزید که المذاهب و طعن
 انما و نه که نمی کند در باب اعتقادات اعتبار فطن نیست و بر هر تقدیر احتیاط در برابر امام و اهل بیت
 بر هر تقدیر این ایات باید آرد و ملاحظه و نباید داشت این قدر ایات عمل کافی و بلند است

و کلمه کانی از خبرین مبلغین عن الله تعالی و همه ایشان خبر دهند و رساننده احکام
 و شریع و مکارم اخلاق بودند از طرف خدا زیرا که معنی نبوت و رسالت همین است پس غیر این
 هر چه گویند راست گویند و هر خبر که دهند از خدا و بندگان و هر امر و نهی که کنند بفرمان او تعالی
 کند و ما یبطلون عن الهی ان هولا لا یستحق ان یحلی اشارت بر آنست صادق قدس
 ناصحین معصومین خیر معن ولین را استگو غیر خواه خلق پاک از گناه غیر معزول از عباد
 رسالت اند تا فائده نبوت و نبوت باطل نگردد و عصمت ایشان از ورود غدر آنچه متعلق با
 شریع و تبلیغ احکام باشد و از کلمات مطلق است یعنی عمدا و سهوا عمدا بالاجماع است و سهوا از کثر
 و در عصمت از سایر ذنوب تفصیل است یعنی معصوم اند از کفر قبل و بعد آن اجماعا و صغائر
 عمدا یا نسیان است نزد جمهور و سهوا خود بالا اتفاق رواست مگر آنچه موجب نفرت و دال بر خست
 باشد مثل هزد و برین لغوه و کم کردن مانده در وزن و الیق بطلت منصب و علو منزلت ایشان
 عصمت از صغائر و کبائر هر دو است عمدا و سهوا و باین رفته اند جمهور و اگر لغزش از ایشان
 بوجود می آید زود بر آن متنبه کرده می شوند و این همه بعد وحی است و قبل آن دلیل بر قتل
 صد و کسیر از ایشان قائم نیست و معتزله با متنع رفته اند شیعه صد و صغیره و کبیره را پیش
 از وحی منع کنند و لکن با اظهار کفر بطور تقیه روا دارند پس هر چه از زلات حضرت سل منقول است
 اگر بطریق آحاد ثابت شده صحیح نیست و اگر بتواترست مصروف از ظاهر و ماول تبرک اولی است
 یا بودن آن قبل بعثت که ذاقیل و حیح آنست که آنچه از قرآن شریف در حق بعضی معلوم میشود
 تحریر ماول آن نباید کرد و و کات امر الله قد را معتقد و نا را پیش نظر باید داشت
 و انبیا معزول نشوند و مرتبه نبوت و رسالت که او تعالی بفضیل و کرم خویش ایشان را بخشیده است
 از ایشان باز نگردد و رسالت بعد از موت ثابت مانده و خواستند انبیا را موت نبود و زنده مانند
 موت همانست که یک بار پیشند بعد از آن روح را با بیان ایشان اعاده کنند که اقالوا و نسخ
 شریعت عربی نبوت نیست ادلیا از خوف عربی و خاتم در دنیا این نیست بعد از موت اگر بر این

رخت انداختن و ولی آمد استعانت از ایشان بعد مستورا است و از قبور مخصوص ثابت نشود
 و هر چه دلیل ندارد و در بعضی مواضع نقل نیست و قول گوید پرستان و بعضی فقها و مشایخ که بان قائل شده اند
 صلاحیت تمسک ندارد زیرا که از کتاب و سنت استشام صاحب آن نتوان کرد لکن کسی که پیش از اول
 طریق اشارت برای اثبات آن می کند پیش ترجیح سنت و تابع دلیل بجوی نیز زد و افضل

الانبياء یعنی صلوات الله علیه و آله و سلم و فضیلت غیر از آن رسول ماست لغزله تعالی گفته
 خیر امة اخر جنت للناس و شك نیست که خیریت است بحسب کمال ایشان در دین باشد
 و این تلقی کمال سبحان است که پیروی او می کند و استدلال بقوله صلی الله علیه و آله و سلم
 اناسید ولد آدم و لا تخزروا مسلمین احدین ابی هر مدینه صلیف است زیرا که
 ولایت نمی کند بر فضل بودن و صلوات الله علیه و آله و سلم بر آدم بلکه بر اولاد وی و سلاله تعالی
 ولیکن ولد آدم و بنی آدم در معرفت بعضی نوع انسان آید پس آدم نیز در مفهوم حدیث مذکور داخل بود
 و حدیث آدم و من د و نه تحت لوی در مقصود ظاهر تر و صریح تر است و تفصیلات بعد از
 ابراهیم راست است موسی و عیسی و نوح را و این پنج تن او را العزوم اند و اعظم معجزات وی صلی الله علیه
 و سلم قرآن عظیم است که صفت الهی و کلام قدیم اوست و باقی است تا قیام ساعت و معجزات
 دیگر ظاهر شده و برگزیده و هر پنج را معجزه مخصوص بود از یک جنس یا دو جنس و آنکه صفت
 صلی الله علیه و آله و سلم معجزه از هر جنس بود و جمیع کمالات که در انبیای سابق و ولایت بود و در
 ذات شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم زیادت فراهم شده معجزه خوبان همه دارند تو
 ستم و اری و اگر ترجیح سیر و صفات سنی و شمائل مرضیه و اخلاق کریمه وی صلی الله علیه و آله و سلم
 گفته بعضین معلوم شود که وجود با جودش تمام اعجاز است هر جلوه جمال تر از دیگر است
 هر نغمه کمال تر از سایر دیگر است + اعجاز حسن را سخن نیست احتیاج + هر غمزه از چشم تو اعجاز دیگر است
 و با جمله انبیاء و ملائکه اولیا با وجود یک شرف تملقات و قربان در گاه اند لکن مثل سایر مخلوقات
 هیچ عظم و قدرت ندارد مگر آنچه خدا آفرینا اعظم و قدرت داده و بدانت و صفات خدا ایمان داریم

پیشا کبریا و عبادت الهی را از در ادراک کتب بجز تصور حضرت اند و در ادای حقوق بندگی بشکر
 تو فرستاده است تا طاعت بعد از آن خاص آنکه در صفات و بسجده شریک ساختن یا انهارا و عبادت
 شریک یا گروانیرین کفر است چنانچه دیگر کفار مثل یهود با کفار انبیاء کافر شدند و همچنین نصاری
 و عیسایان خدا و شرکان شرک با کفار را در حقان خدا گفتند و علم عیب با آنها مسلم داشتند کافر
 شدند انبیاء و ملائکه را در صفات الهی شریک نباید کرد و غیر انبیاء را در صفات انبیاء شریک نباید
 کرد و انبیاء و ملائکه دیگر بی از صحابه و اهل بیت و اولیای اوست نیست و شایسته
 مقه بدست یاروست آنچه پیشتر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بان ایمان باید آورد و آنچه
 در بیایست از امور است فرموده بران عمل باید کرد و آنچه از شایسته است منع کرده و ازان یاد باید ماند
 و قول بر حق هر کس که سر مو از قول فعل پیغمبر مخالفت داشته باشد انرا رد باید کرد و الملائکه عباد
 الله نهالی عامنون بامر الله و فرشتگان بندگان خدا اند عمل می کنند با امری سبحانه لقول تعالی
 لَا يَسْتَفِئُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلِدْهُمْ وَهُمْ لَا يُسْمَعُونَ ۝ و قول تعالی لَا يَسْمَعُونَ كَلِمَةً مِنْ عَنِ عِبَادِهِ
 إِلَّا أَنْ يُحْكُمَ بَيْنَهُمْ فِي شَيْءٍ ۝ و اجسام ایشان لطیف و لورانی است هر شکل که خواهند بر آید و حقیقت
 ایشان همان ارض مجروده است و ابدان نسبت با ایشان حکم لباس دارد و جای ایشان
 آسمان زمین و هر چه در اجزای عالم است و با آدمی زاد و چیدن فرشته مومل اند بعضی بر
 کتابت اعمال در بعضی بر محافظت از شیاطین و جن و انس و در قرآن مجید فرشتگان را از
 انبیاست کرده و فرموده و ذی الجبروتین و تلك و من تابع الامر اعتقاد بدان باید کرد و حقیقت
 امر او نفوس عباد الهی باید داشت و مراد بدو سه و چهار تعدد است نه حضور و در حدیث آمده که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج جبرئیل علیه السلام را شنید بعد از دو و بیست و نه
 ملائکه جبرئیل و اسرافیل و عزرائیل و میکائیل و مقرب و عظیم اند و همچنین حاملان عرش و عظمت
 اجرام ایشان بجدیست که مسافت میان زمره گوش و هر دو درون ایشان دو بیست ساله است
 و زیاده کمائی است و هر یک را جای معلوم است بحکم و اما مثلا لاله مقام متعلق

و انفرمانی خدا در هیچ کاری کنند و براه نمی افکندش نمی روند بلکه هر چه فرمان بود و همان گفتند
 که قال لا تعصون ما امرکم و یفعلون ما یؤمرون و ایلیه که میفرمائی که در حقیقت
 جنی بودند فرشته و نزد بعضی فرشته و جن در خلقت نزدیک یکدیگر نه چنانکه ناروسه و اهر و و حاکم
 اگر و خان برود همان نور باز که این صفون بدکی رة و لا انفاثة وصف کرده نیشوند بمرسد
 وزنی و ایشا از قواله و تناسل برود و تناسل میقتند باکل و شرب رسانند بگان وحی و بزرگان
 عرش اند و هر کمالی که لائق بحال ایشان است بالفعل حاصل دارند در ایشان شوق تکمیل کمال
 و اخراج از قوت بالفعل نبود این معنی است آنرا گویند در ملائکه عشق نبود و آنکه محبت مولی و معرفت
 سدی نباشد و عدم وصف بزنی و مروی بنا بر عدم هر دو فعل است بران و عدم دلالت
 عقل بران و بیت پرستان که ایشان را در خزان خدا گویند محال و باطل است و انفران و ایشان
 ایشان که یکره یکنه صلیح و لا ولد و قوله تعالی کم یلذ و کم یلذ ما اذ اعتقاد ایشان
 و آروت و ماروت اصح است که دو فرشته اند هیچ کفر و کبیره از ایشان صادر نشد و کعبه
 ایشان بر وجه معاتبه است چنانکه انبیا را بر دلت و سهو عتاب می کنند و لله تعالی کتب
 انزلنا علی انبیائه و بین فیها امره و نهی و وعده و وعید و او تعالی را کتاب است
 که فرود آورده است آنها را بر پیغمبران خود و بیان کرده است در آن امر و نهی و وعده و
 وعید خود را و همه کلام و صفت قدیم است و تراحد است و تقدیر و تفاوت در نظم مقدر و
 سبع است و باین اعتبار افضل کتب قرآن کریم است که زبده و خلاصه و جمع کتب ساد است
 و بر افضل رسل نازل شده و اعجاز نظم خالصه او است که در کتابهای دیگر نبوده و تسک بران
 عقیده و عمل ظاهر و باطن فرض معین است و انوار است او کفر صریح و ضلالت و ارضاع بیده توریست
 که بر سوی علیه السلام فرود آمده و همه انبیا و پیغمبران تا یوم القیمه تا آن کتاب اند و ضحاک است عظمت
 وی بحدی بود که حفظ آن جز از پیغمبران دیگر رایس نیست بعد از جمیل است که بر سوی علیه السلام نازل
 شده پس زبور که بر او و علیه السلام نازل یا نسته و همین کتب بعد از ذکر الهی و بیان احکام شرعی

مشهور اند بذكر احوال و رسالت و صفات وى صلى الله عليه و آله و سلم و اصحاب و دست وى و
 بقرآن كريم جلالت و اويان مشيخ شده و بنا دست و كتابت و بعض احكام آنها بركان گویند
 و هر كتب و صحنه هاى ابراهيم حق مستور همه كتابهاى خداى ايمان بايد آور و ليكن عدد و كتابها
 لمخوفت بايد داشت كه عدد آنها از ذليل قطعى ثابت نيست و تمام كتب الهى از اين حيثيت كه كلام حق اند
 برابرند اگر چه بوجه ديگر بعضى افضل اند از بعضى و استاذ ذى القربى و نامهاى او تعالى بوقفى است
 يعنى موقوف است بر سماع و نقل از شريح پس او را جبرئيل كه بر لسان شريح حور را بران خوانده توان
 خواند و از پيش فرود نامى توان نهاد و اگر چه متعلق بصمت اطلاقش بر وى تعالى حكم كند و در معنی
 يكى بود مثلاً او را شانه گویند ز طيب و جود خوانده سخن و عالم گویند نه مائل و منع از تسبیح
 نماز توصیف چه تسبیح حضرت است كه جبرئيل را نزد تن در اسمانى است كه بخود انداز صفات و
 افعال و الا در اسما و اعلام كه در هر لغتى موضوع اند سخن نيست الا آنچه مخصوص بزبان كافرين باشد
 نبايد خواند و در حدیث آمده كه او را سجانه فرود نام است هر كه آنرا احصا كند در بهشت در آید
 و در روایت ترمذى شرح اين نام آمده اما مرفوع شيعه است و روایت ضعیف است و اتحاد در
 اسمهاى او تعالى كفر است و اسما و او را غير او نتوان گفت چنانكه معتزله و خوارج گویند بلكه اسما
 بوعين اوست و المعراج لرسولى الله صلى الله عليه و سلم فى اليقظة بلفظه
 الى السماء ثم الى ما شاء الله تعالى من العلى حتى و معراج آنحضرت صلى الله عليه و آله و سلم
 در بهارى با جسد خود بسوى آسمان پسترسوى آنچه خدا خواسته از علو حق ثابت است بجز شيوه
 ها كه منكرش بتبع باشد و انكار و ادعائى است كه آن مبنى بر اصول فلاسفاست و نه خروج عالى
 بر آسمانها جائز است و اجسام متماثل اند آنچه بر كى رواست بر همه روا باشد و او تعالى قادر است
 بر همه ملكات و اكثر اهل علم بر آنند كه معراج در ماه ربيع اول سال دوازدهم از نبوت بود و گویند
 پيش از هجرت بيك سال و پنج ماه بوده و در شوال سال يازدهم و بقولى در شب سبت و هفتم
 حسب پارسيج الاول و بقولى در سبت هم رمضان سال دوازدهم نزد بعضى بعد بعثت پنج سال

تشبه و تشبیه در شرح و بر کلمات آنجا ایمان در تصدیق قضیه معراج است که در رساله معتدله
 لطیف در سیداری بحسب شریفه از کتب معتدله تا بسیت المقدس بنص کتاب و از این کتاب آسان
 و از یکی بالای دیگری تا آسان مظهر و از اینجا بهشت بلکه تا عرض بلکه بالای آن تا آنچه که
 خدا خواست و معلوم است با آن همه صیارت و احوال که در صحاح احادیث آمده است
 و در دم جایی نام و اسرار از مسجد حرام تا مسجدی قطع است منطوق است آن کریم را از رضای
 ما مشهور است و از سادات جنت را تا عرض و بالای آن احادیث است این است که بگوید
 این طبع حقیقت آن در دل نشیند و تردد و خلجان را بدان راه ندید و اگر بزرگ آن حالت
 در یافته آن مرتب اطلاع بخشد آن خود باب و گیر است در عالم ایمان تسلیم که از همه
 و تامل باشد اینجا سخن شنیدن و ایمان آوردن توأم است آن بگوید صدیق را از راه
 شد که تصدیق قضیه معراج کرد و بی توهم و تامل ایمان آورد و کفر انکار آن در ظاهر
 اصرار کردند بلکه بسیاری از مسلمانان هم بسبب آن مرتز شدند و حق آنست که وسیع معراج
 علیه و آله و سلم خدا را بچشم هر دید چه در صحابه برین اندر الایدین بریدند و در جمیع احوالی
 بحالت معراج نماز و نزد بعضی برین بدل غیر و منتقن بدل است و تقاضای آنست که
 که بدل دیدیم بچشم نفعی گویم دیدن خود متفق علیه است بدیده باشد بدل در حضور
 یکی ثابت زنده پس که گفتار دل باشد و اگر تصدیق حضور است و راجح و عین چشم
 و اعتدال خیرا لامر و است و صلوات علی ز آله و سلم بهترین است و همه چیز را
 بهتر غیر آن است لولا تعالی گفتند تعالی است و احوال جنت لکن است تا میز و آن
 و تنه آن سخن مشکور در حدیثی از بن حکیم بن ابی عمیر آمده که در حدیثی از حضرت
 که این آیه خراشید و غیره و انتم همی است و بسبب این است که انتم همی است و آنکه
 التمدنی و ابن ماجه و اللاری و قال انتم همی است و انتم همی است و انتم همی است
 در کثرت ثواب این است احادیث بسیار آمده از راه و در حدیثی از بن حکیم بن ابی عمیر

مَحَلُّ لَوْحِ الطَّبَاتِ وَيُحْمَرُ عَلَيْهِمُ الْحَجَّاتُ هَمَّ شَارَتْ بَعْدَ الْمَتِّ وَتَوْسَطُ شَرِيعَتِ أَوْسَتْ
 وَحَقِيقَتِ حَالِ وَكَيْفِيَّتِ مَا جَوَابَهُ تَبَعِ سِيرِ وَشَمَائِلِ وَمَعْرِفَتِ خِصَالِ نَبِيِّهِ وَوَضْعِ شَرَائِعِ وَاحْكَامِ رَسُوْلِهِ
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَظَائِرِي كَرُوْرٍ وَاصْحَابِهِ خِيَارِ الْأُمَّةِ وَبَارَانَ اَوْ بَيْتِهِ وَهَسْتَرِي بَاتِي هَسْتَانِ
 وَحَيْدَرِيْنَ آيَاتِ وَسَادِيْثِ وَاجْبَارِ وَآثَارِ دَرِيْمِ وَفَضْلِ اَيْشَانِ اَسْرَهُ كَهْ نَبْظِ دَرَانِ جِهْرِهِمْ كَرُوْرٍ مَشْهُورِ
 كَرَا اَيْشَانِ اَفْضَلِ رَا كَثْرَ سَارِ اَسْتَاذِ رِثْوَابِ وَاجْرِيْنَا كَهْ فَرَمُوْدِ اَكْرِيْكَ اَزْ شَمَابَرِ اَبْرَكُوْدِ اَحَدِ طَلَبَةِ
 دَرِ رَاهِ خَدَا اَفْقَدَكُنْ بِرَيْمِ پِيَا نَبُو كِهِيْ كِيْ اَزْ اَيْشَانِ بِرِ هَزْ سَدِّ وَتَحْمِيْشِ خَيْرِ الْفَرَاغِ اَنْ قَرَفِيْ نَسْرِ
 اَلَّذِيْنَ يَلُوْ اَهْلُوْ نَبُوْ دَلِيْلِ اَيْنِ مَرَعَا سَتِ وَجِهْرِيْنَ دَلَائِلِ دِيْگَرِ سَتِ اَوْ كُوْ كَدَامِ دَلِيْلِ وَوَضَحِ تَرِ
 اَزْ اَيْنِ خَوَابِ هُوْ دَكَلِيْ وَاسْطِهْ جَالِ اَصْطَفَوِيْ رَا دِيْرِدِهْ اَنْدُوْ بِا حَضْرَتِ رَسُوْلِ حَسْبَتِ وَنَشِيْخِيْ دَا شَتِ
 وَقُرْآنِ وَنَسْتِ رَا اَزْ اَيْنِ دِيْ شَتِيْ دِهْ دَبْلَا وَاسْطِهْ بِا مَرُوْنِيْ اَلْهِيْ مَخَاطَبِ گَشْتِهْ وَجَبَانِ وَبَالِ
 وَاَوْلَادِ وَحَفَا دَرِ اَبُوْ بِيْخِ دَرِ رَاهِ اَوْ اَبَا خَتِ وَحَقِيْقَتِ اَنْجِيْ بِرِيْكَ اَنْدُوْ جَالِ اَوْ سَكِ اَزْ اَيْنِ وَدِيْ اَمْرِ
 بَزْمِ اَوْ شَسْتِنِ وَحَرْفِيْ اَنْدُوْ رِيْ اَيْنِ اَوْ كُوْشِ كَرْدَنِ حَا صِلِ شُوْرِدِهْ اَمْرِيْ اَزْ اَيْنِ رَا اَبْخَلُوْا سَتِ وَ
 اَرَبِيْنَا سَتِ سَتِ هَمْمِ نَدِهْ وَتَرُوْ تَقْمِيْنَ اَفْضَلِيَّتِ اَيْشَانِ بِرِ سَا اَزْ اَسْتِ اِنْ حَيْثِ الْاَفْرَادِ
 نِيْسْتِ بِرِلِيْلِ قَوْلِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَثَلِ اَمْنِيْ مَثَلِ اَلْمَطَرِ اَلْبَدِ سَامِيْ اَوْلَهْ حَيْرِ اَمْرِ
 اَخْرَهْ رَوَاةُ اَلزَّمْدِيْ بِرِ نَبِيْرِ مَوْدِيْمِ اَصْحَابِيْ وَاَخْرَافِ اَلذِيْنَ يَابُوْا بَعْدَ بَلْكَهْ
 مَنِ حَيْثِ الْمَجْرَعِ سَتِ وَبِقَالَ اِبْنِ عَبْدِ الْبَرِّ وَكَيْفِ كَهْ دَرِ قُرُوْنِ فَا خَلَا اَنْدُوْ كَرِهْ كَسِيْ هُوْ دِهْ كَهْ
 بِالْاِتْفَاقِ مَسَافِقِ يَاقَاقِ سَتِ چِنَا كَهْ حَاجِ وَرِيْزِيْهِ وَخَازِرِ وَدِيْگَرِ كُوْ دَكَا نِ قَرِيْشِ بِرِ سِ حَقِ نِيْسْتِ
 كَهْ هُوْ رِ قَرْنِ اَوْلِ اَفْضَلِ سَتِ اَزْ هُوْ رِ قَرْنِ شَا سَتِ وَبَلْ اَوْ دِيْنِ يَابِ اَحَا دِيْثِ دِيْگَرِ نِيْزِ هَسْتِ
 وَالِيْزِ هَبِ الشَّاهِ وَوَلِيْ اَلْمُحَدِّثِ اَلدِّهْلَوِيْ دَا اِبْلِ حَدِيْثِ كَثْرَةِ اَللّٰهِ تَعَالٰى سَوَا اِهْمِ وَرَفْعِ عَمَادِ هَمْمِ اَفْضَلِ
 عَمَادِ اَسْتِ اَنْدُوْ اَبْتِقَا رِ حَسْبَتِ مَعْنُوِيْ بِا رَسُوْلِ وَاَشِيْ اِبْلِ مَسْتِ اَنْدُوْ بَعْضِيْ بِرِ رَسُوْلِ دَرِ مَعْرِفَتِ اَحْوَالِ جِهْرِيْ
 كَلِهْ دِيْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَكَرَّرِ صَلُوْةُ وَسَلَامُ بِرِ دِيْ حَلِيَّةِ الصَّلُوْةِ وَالسَّلَامِ وَاَنْهَا كِ دَرِ اَشْتِقَالِ
 بِحَدِيْثِ دِيْ ذِكْرِ اَوْ حَسْبَتِ وَتَحْمِ اَنْ وَتَرِ اَوْلِيَا اَلْفِهْ مَنصُوْرَهْ اَيْشَانِ اَنْدُوْ كَهْ اَقِيَامِ سَاعَتِ بِرِ

طوائف بنی آدم در اظهار حق و اثبات آن و عمل بران در تکبران غالب و چیره مانند
 گردی از اعداد برو این حال ایشان نشینند و کرامات اولیاء حق و کرامت اولیای حق است
 و اولی عبارات است از ششغی که به مزین معرفت او تعالی و صفات وی و احسان در ایمان خود
 و بهو طبع طاعات و اجتناب از معاصی و اعراض از آنها که در لذات و شهوات می باشد
 موصوت باشد و کرامت او ظهور امر خارق عادت غیر بقارن بر عوی نبوت است پس هر چه
 مقرون با بیان و عمل صلاح نبود استدر آن است و هر چه مقرون بر عوی نبوت باشد معجزه است
 و دلیل بر حقیقت کرامت ظهور آن از مریم علیها السلام و صاحب سلیمان است بنص کتاب و
 هم از صحابه و من بعد بهم جزا مروری شده که آنکارش ممکن نیست خصوصاً امر شترک اگر چه نقاش
 آنها بود و بعد نبوت و قبح آن حاجت با ثبات جواز نیست و تحریر طلمات و شنبه و خارق عادت
 بود زیرا که بهر خلقت آلاءت و بیاضت است باب باشد و ذکر است اگر ام او تعالی است مریدگان
 خود را که هر گز ای خواهد بر حمت خود خاص می کند و اولیا و رظا هر لباس و غیره از امور مباهات از
 سایر مردم ممتاز نمی باشند بلکه در همه اصناف است مرحوم ساز اهل قرآن و اهل جهاد و سفیر تجار
 و صنایع و زراعت و حراثت یافته می شوند اگر سبتی و فاجر و فاسق نباشند و هر که ازین انون حقیقت
 از خدا باشد بزرگتر بود نزد او چون دو کس در تقوی برابر باشند نزد خدا و هر چه هم مساوی
 بزرگتر و آنچه بر اولیا است اختصاص کتاب و سنت است و در ایشان مصومی نیست که او را غیر
 اولیا تبلیع خواطر و هوا پس و الهامات و مکشوفات خود جائز باشد بدون اعتبار کتاب و سنت
 و خود این سلسله متفق علیه اولیا است و هر که در آن خلافت کرده وی از اولیا نیست شیخ الاسلام
 احمد بن بابا عظیم بن عبدالسلام بن تیمیه رحمة الله تعالی را درین باب کتاب نفیس عجز است
 من کتاب الفرقان بین اولیا الرحمن و اولیا الشیطان تفصیل و مقام از انجا با یزید است
 منظره الکرامه علی طریق نقض العادة للولی کقطع المسافة البعيدة فی المسافة
 القلمة پس نمایان میشود که است بر طریق شکستن عادت میجو برین راه دور و دراز و در

که چنانکه آصف بن برخیا در احب سلیمان علیه السلام ترش بختیست بر آن عمل از برکتش چشم
 باز بود و بعد ساختند حاضر آمد در و نظرو من الطمان آبرو و الشرب و اللباس عن ابی جابر
 و نظیرش که آب و دانه و جامه نزد حاجه بود چنانکه در حق سریم علیها السلام اتفاق افتاد
 قال تعالی وَلَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ تَكْتُمُهَا یا ایها الذکر ابی جابر هَذَا قَوْلُ اللَّهِ یا ایها الذکر
أَنْ تَقْرَأَ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ وَالْمَشَى نقلی وَالْمَشَى در رفتن بر آب چنانکه
 از بسیار از لیا منقول است و الطیران وَالْمَشَى در راه چنانکه از جعفر بن ابی
 طالب و عثمان شریک وَالْمَشَى و غیره است و نیز از جعفر از زیدی به سالم روایت کرده اند در
 اسناد من صنف است و از شاگرد است از حدیث علی نزد ابن سعد بلفظان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ بِرَأْسِ أَبِي طَالِبٍ مَعَ الْمَلَائِكَةِ
وَأَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ بِاسْنَادٍ حَسَنٍ وَلَكِنْ بِإِسْنَادٍ بَدِيعٍ وَلَيْسَ بِهِ بُحْرَانٌ
 پس شمرده آن از کرامات و یا که محل نزاع است صحیح نباشد و کلاما بِالْحِجَادِ وَالْحِجَادُ
 و سخن کردن جواد و بی زبان چنانکه در حدیث است که پیش سلمان فارسی حاجی مادر او را کاسه طعام
 تسبیح کرد و اسخجه البیهقی و ابی نعیم فِي بَدَايَا أَنَّ النَّبِيَّ عَمَّنْ تَبَسَّ وَكَلَّمَ عَجَابًا مِثْلَ كَلِمَاتِ
 باصحاب گفت و چنانکه در حدیث آمده که مردی بر گاو سوار کرده می برد گاو با او می گفت
 سن برای این کار آفریده شد و آن بگاو برای شکرگاری مخلوق شده ام مردم گفتند سبحان الله
 گاو سخن می کند آنحضرت فرمود اصنت بعد از و الا الشیخان من حدیث ابی هریرة
وَأَنَّ فَاعَ لِللَّيْلِ مِنْ الْبَلَاءِ وَكَمَا يَذُكُّ الْمُهَمَّ عَنْ الْأَحْدَاءِ وَعَجِبَ ذَلِكَ مِنَ الْأَشْيَاءِ
 و در شرح بلای روزه و کنایت مشکل از دست دشمنان و جز آن از خیر مثل و بین
 حضرت عمرو وی بر شمر بود در مدینه همیشه در راه بود و بنا و نند و گفتن او امیر لشکر یا اسد
 الجبل الجبل برای تحذیر از و رای حیل تا دشمن بر کند و نیم سازی صوت او را بشنید با وجود
 بدساخت اسخج ذَلِكَ أَبُو يَعْلَى وَالْبَيْهَقِيُّ وَأَبُو نَعِيمٍ فِي الدَّلَائِلِ وَعِنْدَ أَخِي مُحَمَّدٍ

ضرر نکند و میل بخلاف روق روان بخدا شجوه ابو الشیخ و این سخنان فی کتاب العظمة
 بسند فیہ متهم و معتزله الکار کرامت کنند بدلیل آنکه اگر خوارق عاواست از اولیا ظاهر شود
 بجز نسبتی مشتبک گردد و نسبتی از غیر نبی ممتاز نشود و ما تن در جواب آن گوید و یکی از ذلك
 وی باشد این ظهور خوارق عاواست از ولی که یکی از امتیاست معجزه الرسول الذی

ظهورت هذه الکرامه لى احد من امته لانه يظهر بها انه ولى و لى یکن و لیا
 الا ان یکن بحقیق دیا نته و دیا نته الا قدر امر برسالة رسوله صخره است
 برای رسولیکه این کرامت میکی را از است او ظاهر شده زیرا که ظاهر می شود باین کرامت که
 وی ولیست و ولی نباشد تا آنکه حق بود در دیانت خود و دیانت او اقرار بزبان و دل بر
 رسول با اطاعت مقبول بود و او امر و نواهی اوست تا آنکه اگر این ولی او عای استقال و
 عدم متابعت نبی برای خود کند ولی نباشد و این کرامت بر دست او ظاهر نگردد و غصه خرق
 عاوت نسبت نبی صخره است برابرست که از اجناس او ظاهر گردد و یا از فروداش
 و نسبت بولی کرامت زیرا که او جمعی نبوت خالی است و افضل البشر بعد نبینا صلی

علیه و الله و مسلم و بهترین مردم بلکه اولیا بعد از پیغمبر بلکه سایر انبیاء چسار یارند ابو بکر
 الصدیق کبیر صدیق است رضی الله عنه که اول خلیفه اوست صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق
 نبوت و معراج وی بی توقف و تردد کرد و تمام بحر سلطوره صمدیق است از او تعالی امیدوارم که
 از برکات این اکرم محروم نهانم و در آخرین است زبان حق و صدق با هم و هر چه گویم و نویسم
 راست و درست باشد تعویذ الفاروق پیغمبر خلیفه صمدیق عمر فاروق است که در تقاضای خود
 بیان حق و باطل تفریق کرد و عثمان ذوالنورین پیغمبر خلیفه عثمان است که شوهر و دختر
 رسول خداست اول رقیه در جبال نکاح او آمد و بعد وفاتش ام کلثوم را نکاح کرد و چون در
 هم بود و حضرت فرمود اگر دختر سوم دوشمی بزنی قومی و او می اسخوجه الطبرانی فی الکبیر
 من حدیث عصمة بن مالك انهما بزی النورین لعقب شد شر علی المرتضی پیغمبر

علی مرتضی است که غلط اصحاب را بر این عمود و اما در رسول خدا چه حسین حسین است
 حتی از منم ساعت است و اما ایشان بر همین عقیده گذشته اند و ظاهر آنست که اگر در
 برین نمی یافتند حکم بران نمی کردند تقاضای گفته و ما دلائل جانبین را استماع یا تقییم و یا
 مسلمه را استماع چیزی از حال نمی دیدیم و نه توقف را در آن محل از برای چیزی که از ویات
 در مییم و سلف و تفضیل عثمان توقف داشتند و علامت سنت و جماعت تفضیل شخنین و
 محبت خاندین مقرر نبودند و انصاف آنست که اگر مراد با فضیلت کثرت ثواب است
 توقف را وجهی است و اگر مراد کثرت فضائل است پس وجهی نیست است که گفته اند درین حرف
 بوی از فرض است و لکن این صحیح نیست شاه ولی الله محدث دهلوی در عقیده خود گفته مراد
 فضیلت از بیج و جو نیست تا نسب و شجاعت و قوت و علم و امثال آنرا نیز شامل باشد
 بلکه یعنی عظمت نفع در اسلام است و ابو بکر و عمر امیر و وزیر وی صلی الله علیه و آله و سلم از آنجا
 است بالغد و اشاعت حق است و خلافتهم علی هذا الترتیب و خلافت و زیادت
 ایشان از رسول در اقامت دین بر وجهی که کافه ائمه را اتباع آن واجب باشد نیز برین
 ترتیب است یعنی خلیفه بعد رسول صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر است پس عمر پس عثمان
 پس علی و خلافت صدیق نزدیک بعضی بعض صریح و حدیث صحیح است و نزد جمیع اصحاب صحیح است
 استقرار ایشان بعد شاد است و منافعت بر خدایت وی و علی مرتضی هم بعد توقفی که از او
 بوجود آمده علی رؤس الاشهاد است بهیئت و او را خلافت حق نمی بود و صحابه بران اتفاق
 نمی کردند و علی منازعه می کرد با وی چنانکه با معاویه کرد بلکه بخت پیش می آید اگر نصیب می شد
 بی آنکه شیعیه گمان و از خود وجود حق اصحاب اتفاق بر باطل در ترک عمل بر رض و از تصور نیست
 و خلافت عمر بکتاب عهد ابو بکر منعقد شد و صحابه بران اتفاق کردند و چون عمر شاد است فیت
 خلافت را شوری در میان شمش کس بگذشت عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر
 سعد بن ابی وقاص و جع کس از ایشان تفویض امر با بن عوف نمودند و رضایکلم او دادند و کس

عثمان را اختیار کرد و بمحض صحابہ با وی بیعت نمود پس بکنان بیعت کردند و متقا و او امر او شد
 و جمع و ایجاد با وی گزاردند و این نیز اجماع است و چون وی شهید شد امر خلافت همچنان بکنان
 و صحیح کی بقیه بنشیند و کبار مهاجرین و انصار اجماع بر علی مرتضیٰ آورده و از وی قبول خلافت
 خواستند و بیعت نمودند و بیعت آنکه افضل اهل زمان خود و لائق تر ایشان بخلافت بود هر چه
 ادعای خلافت و محاربات و آتش شده از طرفت معاد یا شد جنگ او و خلق از محبت و نفسانیت
 نبوده و این که گویند خطای اجتهاد وی بود پسند خاطر انصاف پسندان بیست در غالب است
 گفته هر که با علی مناعت کرده معظی است و لکن سواد خلق با صحابه نباید کرد و مشاجرات ایشان با
 بر محال حسنه فرمود باید آورد و هر یک را از آنها دوست باید داشت عقیده اهل حق این است
 استیغناء و اختلاف شیعہ و شی درین مسئله داد عای هر یک فرقی در روایات او را
 اماست و ایراد اصول واجب از جانبین در مطولات مذکور است مثل ادوات کفاحین خلافت آنکه
 و تخریفات مشرب و بیعت سلول و شیخ عبدالحق هم قدری کلام در آن در تکمیل الایمان کرده و
 یک و جزو نوشته پس بیان جمیع باید کرد و اختلاف ثلثون سنه و خلافت سی سال
 لقوله صلی الله علیه و آله و سلم الخلفاء بعدی ثلثون سنه ثریبکون ملکا عظمیٰ منک و اهل
 ابی داود و الدق مذی و حسنه و النساء و الحاکم عن سفینه و بود خلافت ابوبکر
 در سال و خلافت عمر در سال و خلافت عثمان در اوده سال و خلافت علی شش سال
 بعد از صلوات و امانه تا پست بعد از سال پادشاهی و مارت است نه خلافت لقوله صلی الله
 علیه و آله و سلم ثریبکون ملکا عظمیٰ و شادت علی بر سر سال سی ام از وفات رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بوده پس معاویه و معاویه و معاویه است خلفا نباشند بلکه ملوک و امرای خود
 معاویه گفته من اول ملوک اسلام و برین است اتفاق تمام اهل علم قال ابن النعمان تحقیق آنست
 که شش ماه از سه سال باقی بود که حسن بن علی آنرا تمام کرد و تمامی خلافت بیوت وی شد
 را آنکه امرای عباسیه را خلفا گویند باعتبار ظاهر و بجز است و بجزوب نصب امام اجماع اهل اسلام

و اولاد علی زبیر که خلافت ابو بکر و عمر و عثمان با اولاد شمر عیث ثابت شده و ایشان همی باشند
 نبودند اگر چه قریش هستند چه قریش نام اولاد نضر بن کنانه است و با شمر بر عهد المطلب چه
 رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم و علویه و عباسیه بنی هاشم اند زیرا که عباس ابو طالب
 هر دو پس عبد المطلب اند و مع ذلک اگر امامی از بنی هاشم یا اولاد علی بهنگام ضرورت تصف
 بصفت امامت میسر آید فور علی فور باشد زیرا که اشتراط دیگرست و جواز و اولویت دیگر

ولا یشترط فی الامامان یکن معصوما و شرط نیست در امام آنکه معصوم باشد
 زیرا که ابو بکر امام بود بدلیلی که گذشت حال آنکه بالقطع معصوم نبود و نیز اشتراط تلج دلیلست
 و در عدم اشتراط عدم دلیل اشتراط کافیست و تحقیقت نیست آنست که و تقاضی بر بنده
 گناه پیدا کند با وجود بقا و قدرت و اختیار و لکن ان افضل من اهل من خانه و نه
 این شرطست که افضل اهل زمان خود باشد زیرا که مساوی و تفصیلت بعد منقول متسل
 و علم و عمل گاست اعرف می باشد بصالح امامت و مقاصد وی و قوادرتی بود بر آیام معصوم
 آن خصوصاً در آن وقت که نصب مفضول اوقع برای شرف العبد از آثارست فتنه بود و لهذا عمر
 رضی الله عنه با آنکه بعضی را از بعضی افضل می است خلافت را در شوری گذاشت و

یشترط ان یکن من اهل الی لایة المطلقة الكاملة آری این شرطست که از اهل
 ولایت مطلق کامل باشد یعنی مسلمان آزاد و آشنند زنیه بالغ بود زیرا که او تعالی کاقران را بر
 مسلمانان راسته نگردانید و بسته مشغول بخدمت مولی است و در چشم مردم حقیر می نماید و زمان
 ناقص عقل و دین اند و کودک و دیوانه از تدبیر امور و تصرف در مصالح جمهور قاصر و عاجز اند
 سائسایاست کننده باشد یعنی مالک تصرف در امور مسلمین بقوت رای و یت و نبوت
 باس و شکت قادی سائو اناب و بعلم و عدالت و کفایت و شجاعت خود علی بن عبد الاحق
 و حفظ حدود و ادا اسلام و انصاف المظلم من الظالم بر جای آری از این انکام و
 نگاه شستن سر عهدی خانه و مالک سلام و انصاف ستانیدن مظلوم از ظالم زیرا که انحال

درین امور مثل در غرض از نصب امام است و لا یمنعزل الامام بالفسق و معزول نمی خود امام
 بخرج از طاعت خدا لکن سزا یا پستم کردن بر بندگان خدا زیرا که فسق و جرم و عیب خلفی باشد
 و رایید و امر اشاع شده و سلف انقیاد او امر شان نمی گردند و حج و عیاد باذن ایشان قائم
 می داشتند و خروج بر ایشان روا نمی داشتند و خصمت شرط امامت در ابتدا نیست پس در
 بقا با اولی شرط نباشد و نزد شافعی امام بفسق در روز معزول نمی شود و همچنین هر قاضی و امیر و
 اهل درین سلسله است که فاسق نزد شافعی از اهل ولایت نیست زیرا که چون نظر بنفس
 خود نمی کند بحال دیگری چه خواهد پرداخت قاضی خان گفته قاضی چون رشوت گیرد متجاوز
 او در آن امر نافذ نگردد و اگر خود عمده قضا را بر رشوت ستانده است قاضی نشود و قضا
 او نافذ نبود و بیحی از الصلوة خلف کل بر و فاجح و چهارمست نماز گزاردن پس بر نیک
 بزرگ است است ارسن شوکه است و آنقدر تاکید که آنحضرت را در التزام باعت و اجتماع و
 ایالات بود و در جای دیگر نویس عقید با امام متقی متوجع نباید شد آری از مردمی حاصل
 برای امامت میسر آید بهتر و الا با هر که باشد نماز جماعت باید گزارد و بشه با کتبی و سه نیز بفرنگ
 و علم با حکام و ارکان نماز و قدر بایکوز به الصلوة از قرآن یاد داشته باشد و در حدیث اوج حال
 خلف کل بر و فاجح و الا الطیبات فی الکبیر من حدیث ابن عمر بلقاء صلوات الله
 من قال لا اله الا الله و روی البیهقی عن ابی هریرة بلقاء صلوات خلف کل بر و
 فاجح و صلوات علی کل بر و فاجح و جاهد و اصع کل بر و فاجح و ذکره السدی طی فی
 الجامع الصغیر و اهل طه بیت پس فسق و اهل بود و بیح بغیر انکار نمازی گزارد و بزرگ
 در سلف نش نماز پس بیح نقل کرده و محمول بکرات است زیرا که ذکر است صلوة خلف فاسق
 است و کلامه است معزله با آنکه فاسق را مؤمن نمی گویند نماز در پس و سه جاز و از زیرا که شرط
 است از اینها یک مکنم است نه و چون در بیان یعنی تصدیق و اقرار و اعمال جمیع و اتملی علی
 کل بر و فاجح و نماز گزارده شود بر نیک و بد اگر بیان مرده است با جامع و اتملی علی کل بر و فاجح

لا یندھو الصلوٰۃ علی من مات من اهل القبلة ذکرا و التفتازانی ولیکن سندش
 و ایست طبرانی آزاد و کبیر از حدیث ابن عمر و روایت بلفظ صلوا علی من قال لا اله الا الله
 ولیکن سبب از حدیث ابی هریره باین لفظ روایت کرده صلوا علی کل ید و فاجس و ایراد مثال
 این مسائل با آنکه از فروع نقل است در اصول کلام برای قصد تمیز از سنت از معتزل و شیعه
 و فلاسفه و ملاحده و وزیر ایشان از نوابل بن عوا و ابودریس است و تکلف عن ذکر الصحابة الا بخیر
 و باری بنیم از ذکر یاران آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مگر به نیکی در پیش سنیان آنست که
 صحابہ رسول را چیز بخیر با و مکنند و بمن و سبب و تتم و اعتراض و انکار بر ایشان ننمایند و با ایشان
 بر او ادب نزنند برای نگا پر است نسبت و چون صحبت وی صلی الله علیه و آله و سلم و فضائل
 و مناقب ایشان در آیات و احادیث عموم و خصوص بسیار آمده قال تعالی محمد رسول
 الله و آل الله و آل الذین آمنوا علی الکفار و کما آتیتهم الایه و فرمود رضی
 الله عنهم و رضی عنهم و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا تسبقوا صحابی فلو
 ان احدکم انفق مثل احد ذهاباً ما بلغ مد احد هم و لا اضیفه اخص وجه مسلم
 من حدیث ابی سعید الخدری و فرمود الله الله فی الصحابی لا تتخذوهم غرضاً
 من بعدی فمن اجهم فبحی اجهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و من اذا هم
 فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فی شکی ان یأخذ بالحق
 الترمذی من حدیث عبد الله بن مغفل و در مناقب هر یکی از خلفای اربعه حسن و حسین
 و غیر ایشان از اکابر صحابہ احادیث صحیح و وارد شده که در کتب صحاح و سنن مرقوم است و مناقب
 و مبارکات و مشاجرات و مخالفت و تفصیر در حفظ حقوق اهل بیت نبوی و ترک رعایت
 آداب با ایشان که در بیان ایشان واقع شده آنرا محال و تاویلات صحیح است و بر تقدیر
 تسلیم صحت و فرض ثبوت نیز از ان اغماض باید ورزید و گفته ناگفته و شنیده ناشنیده باید از
 صحبت ایشان با پنجه خند صلی الله علیه و آله و سلم یقین است و نقول و گیر نفسی و وطن با یقین

نگرد و یقین بطن متروک نشود و خضکه سرحد و اسلام تا معاویه و عمرو بن العاص و غیره بین
شعبه و اشغال ایشان است هر که با تابع اهل سنت و جماعت رود زبان را از سب و لعن
ایشان بر بندد و اگر تصور بعضی امور که موخران و ارباب سیر نقل می کنند خوشستی و ریاضت و
که در قی در خاطر در آید تا هم سلامت در اعراض و کف لسان است در غرود و صفین کیست
از جانب معاویه اسیر کرده پیش حضرت امیر آوردند از حاضران شخصی بروی ترحم کرد و گفت
وی مسلمان خوب بود حیف که آخر حال او چنین شد علی مرتضی فرمود چه میگویی که وی هنوز
مسلمان است و با جمله سب و لعن در ایشان اگر مخالفت دلیل قطعی است که مست چنانکه گذشت
عائشه بزناچه طهارت قریل او ازین تهمت بمفوض قرآنی ثابت شده و الا بعنت و فسق است
و از سلف مجتهدین و علمای صاحبین جواز لعن بر معاویه رضی الله عنه و احزاب و عقول
نهایت کار ایشان نبی در خروج بر امام برحق و خلیفه مطلق علی مرتضی است چنانکه حدیث
عمار بن یاسر بیان اشارت می کند و می عمار لقتله الفئة الباغية یلعنهم الله
الفئة ویلعنهم الله الى الناس اخرجه البغیة امری و له الفاظ اخری و این حدیث
بی شهرت و تواتر رسیده و این موجب کفر و لعن نیست و اصل عادت و تئیه سنیان ترک
و شتم و بدگوئیست که المؤمن لیس بلعان و لعنت بر شخصی با خصوص اگر چه کافر بود چنانکه
چه دانند که انجام کار او سعادت و ایمان باشد اگر آنکه یقین معلوم شود که سوت او بر لعن و
شقاوت بوده تا آنکه بعضی در لعنت بیزیر شقی نیز توقف کنند و بچنین در باره عجاج و گویند
که آنحضرت از لعن مصلیان و اهل قبله نمی کرده و این معنی در چند احادیث وارد شده که
آنحضرت بر بعضی اهل قبله از آنجست است که آنچه وی را از احوال ناس معلوم بود غیر او را مسلم
نیست و بعضی بر او افراط در شان وی رو نموده و گویند ما رت او با تفاق مسلمانان شد
و طاعت وی بر امام حسین رضی الله عنه واجب بود و سنی اینه ازین قول و تمسقا که وی با وجود
امام حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان کجا است جمعی از صحابه و اولاد ایشان که در زمان آن

پدید آوردند اگر شش کردند و از اطاعت او بیرون رفتند و بعضی از اهل مدینه بعد از آن وقت
 حال طلع میبیت کردند و وی تارک صلوة و شارب خمر و زانی و فاسق و مستحل محارم بود و بعضی
 بروی اطلاق لعن کرده مثل امام احمد و امثال ایشان و این جو زوی لعن وی از سلف نقل کرده
 زیرا که وی وقت امر قتل حسین کافر شد و کبک قتل وی کرد و امر بدان نمود و بر حوازه لعن و مس
 اتفاق کرده اند گفتا زانی گفته حق آنست که رضای وی بقتل حسین است بشا روی بدان و
 امانت نمودن اهل بیت متواتر المعنی است اگر چه تفصیلش آما و با شد فسخ لانا قفا
 فی شانہ بل فی ایسانہ لعنة الله علیه و علی انصامه و اعوانه انتہی و با جمله و مس
 بیخوض ترین مردم است نزد اکثر مردم و کارهایی که آن بی سعادت درین است کرده از
 دست بیچ کس هرگز نیاید بقیه قتل امام حسین لشکر تخریب در سینه منوره فرستاد و بقیه
 صحابه و تابعین را امر قتل کرد و با کجا در حرم مکه و قتل عبداللہ بن الزبیر اشارت نمود و در
 حالت ناپسندیده از دنیا رفت و دیگر احتمال توبه و رجوع او کجا است و تشهد با الجنة للعنة
 الذین بشرهم النبی صلی الله علیه و سلم و گواهی می دهیم به بیست برای ده کس
 که بشارت داد ایشان را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و فرمود این یکی فی الجنة و محمد
 فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و
 عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید
 فی الجنة و ابی عبیدة بن الجراح فی الجنة اخوجه ابو داود و الترمذی و
 صحیح و النسائی و ابن ماجه من حدیث ابی سعید الخدری این ده تن تیار است
 و افضل صحابه و اکابر قریش و قدوه مهاجرین و اقارب سید المرسلین اند و سوا این ده تا شکر ایشان
 در اسلام ثابت است و غیر از نیست و بهشتی بودن ایشان قطعی است و لیکن این بشارت تطبی
 مخصوص با ایشان نیست بلکه فاطمه و حسن و حسین و خدیجه و عائشه و حمزه و عباس و سلمان و سید
 و عمار بن یاسر و غیر هم نیز بشارتند بهشت و لیکن شهرت ایشان با این لقب بیست و وقوع بشارت

ایشان در حدیث واحد در وقت واحد میآید است و ذکر ایشان در ضمن عطا کلمه بنابر فرمود
 اهتمام ایشان ایشان مستند و در بریهب اهل بیع و زین که در شان این اکابر تفسیر کنند و
 بر اساس است ادب روایت و شیخ عبدالحق دهلوی رحمة الله تعالی این حدیث را در کتاب تحقیق
 الاشارة فی تفسیر البشارة بتفصیل بیان فرموده در اسامی اهل بشارت را که در کتب حاشیاء یافته
 ذکر نموده و شک نیست که بشارت حسن و حسین و ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز قطعی است و بعد شهرت و
 تواتر سید در حدیث آمده ان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة اخرجه الحاکم و صححه
 من حدیث ابی سعید الخدری و فرمود ان الحسن و الحسین سید اشقیاء اهل الجنة
 اخرجه الحاکم من حدیث ابی سعید و حنفی بفة و علم و غیر بشرین آنست که گویند برون
 از اهل بیت اند و کافران از اهل نار و جرم و قطع و خصوص کسی بخت یا ناز کنند فاهل بد را
 و بعد عشره مبشره تفصیلت مرابله بدر است که در سال دوم از هجرت واقع شده و در آن
 عزت اسلام و انجا زودند که تعالی ظهور یافته و احدای دین از صنادید پیرش مثل عقبه
 و شبیه و ابوجبل و ائمه ایشان در آن پنجم شتافته و پنج هزار فرشته بنصرت مومنان
 در آن روز از جانب خدا برده ختمه بشرد هم از اهل بد را اندر عثمان رضی الله عنه که بخت
 بیاری رقیه بنت رسول خدا از وجه خودش در بر تیره مطهره مانند آنحضرت او را از ایشان شکر
 حصه انبیت داد و مجموع اهل بر رسد و سیزده تن بودند و همه اهل بهشت قطعاً قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم لعل الله قد اطلع علی اهل بد ما فاعمال اعمالوا ما شتمتم فقد
 عصات لکم و اخرجه البخاری و مسلم و فرمود انی الارجی ان لا یدخل النار ان
 شاء الله احد شهید بد را و انشد بیمة اخرجه مسلم و در حدیث آمده ملائکه کورین
 غزوه بر حاضر شد به فضل و عودن دارند و در گاه خداوندی که دیگر از اینست فاحدی و بعد از
 اهل بد تفصیلت اهل غزوه احد است که در سال پیام واقع شده و ابتلا و شدت تمام
 اهل بر رسد و در آن مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا بروج شده و پاره

از وی شکسته تا آنکه از شیخ برآمده باشد و حمزه بن عبدالمطلب از شهدای همین غزوه است و
 عَشْرَةَ مَبْشُرَةً نِزْوَانِ دُفْلِ اَنْدُوسِ گِرُوْدِ مَشْرِکَانِ دَرِیْنِ غَزْوَةِ ابُو سَفِیَانِ بِدْرِ سَعَاوِیْهٍ یُوْدِیْمِ
 و اسلام این هر دو فرسخ مک است فاهل ببعثة الوضوان و بعد اهل اسد اهل بیعت رضوان اند
 و رضوان نام آن بیعت است که مسلمانان بعد از صلح حدیبیه با رسول صلی الله علیه و آله سلم
 کردند و در حق آن کتاب عزیز ناطق است لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايَعُواكَ
 تَحْتَ الشَّجَرَةِ و در حدیث آمده که لا یدخل النار من اهل ان شاء الله من اصحاب الشجرة
 الذین بايعوا النبی و اولاد مسلم و ایشان نیز بهشتی اند قطعاً و این ترتیب در افضلیت
 مجمع علیه است ذکرة ابو منصور ما التیمی و سایر صحابه نیز بحسب فضائل و آثار و کمالات
 در درجات و مقامات متفاوت و متفاوتند لیکن از علما تصریحی بدان در نظر نگذاشته
 و بعد صحابه افضل و برتر است بعلم و تقوی است قال تعالی اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقٰهُمْ و بعض
 اولاد صحابه را نیز بر ترتیب فضل آباء اثبات فضیلت کنند الا اولاد فاطمه از همه فاضل تر اند و
 مخصوص اند بجزست زکوة و صدقات و مزید تعظیفات و جز آن و ندی المسبح علی الخفین
 فی السفر و الخضر و فی بنی مسمح را بر هر دو دوزه در سفر و حضر و این را از علماست اهل سنت
 جماعت داشته اند و در حدیث علی است که در سفر سه شبانه روز و در حضر یک شبانه روز و این
 مسلم و ابن ماجه و النسائی حسن بصری گفته هفتاد تن را از صحابه در یافتیم که همه مسخ خفین بر او
 می داشتند و کرمی گفته هر که بدان قائل نیست بروی خوف کفر دارم زیرا که آثارش بعد از آن
 رسیده و ابوابه شکست از اهل بیعت است و اگر چه عویمت در شستن با نیست مسح موزه
 اما معتقد بود که یا هر دو در محل تمست اختیار خصیصه هم از سبب بصلوات است و الا الخضر
 بنیدر التمسد و بنیدر خرم حرام نیست و آن چنان باشد که خرمی تر یا خشک را کوفته و ظرف
 گلی در آب بلندارند و در آن شیرین و تیزی عا دشته شود و در هر دو اسلام از آن نمی کرده بود
 بنا بر آنکه سبب آن در مشرب در بستر منوخ شده و عدم تحریش از قواعد اهل سنت است که در پیروان

دوران مخالفت از و این بین خلافت مشتمل و مسکست زیرا که مسکرامت علیل باشد یا کثیر
 و باین رفته اند جنود علما از محمد بن و نعمت او لا یبلغ ولی حرجة الا نبیاً و کسب و سلی
 بر تبه نبی ترسد زیرا که انبیا معصوم اند از ستمی و ما سون اند از عول و خوف غایت و کرم اند
 بچی و شاه به ملائکه و ما سورا ند به تبلیغ احکام و ارشاد و نام بعد اقصاف بکلمات اولیا و
 کرامی که تجویز افضل بر دن ولی از نبی می کنند این سخن ایشان کفر و ضلال است و الا
 یصل العبد الی سمیت یسقط عنه الامور والنهی و غیر سیدند و ما و امیکه عاقل بالغ است
 بجاییکه ساقط شود و بیعت از وی مروی بتا بر عموم خطایات و در تکالیف و اجماع مجتهدین
 بران و نه سب اهل باحت و احکام است که چون بنده به نهایت محبت رسید و دل و مناس
 شد و ایمان را بکفر اختیار کرد و در نفاق امر و نبی از وی ساقط گشت و وی در مرتبه
 نه و رایب بار تکاب کبائر و بعضی کون عبادات نماز ساقط می شود و عبادت او بعد از آن
 فکری باشد و این کفر و ضلال است آن انبیا علیه السلام کدام کس اکل و ربه است و ایمان خدای بود
 تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه تکالیف شرعی در حق ایشان تمام بود و کل تر
 و حدیث اذ الحب الله عبد له ریضه اذ ذنب بجمعت سید و النصی حد تحمل
 علی ظلها هر ها و نصوص او کتاب و سنت خوال است بر ظاهر برای خود و و آیه نصوص در دنیا
 مقابل ظاهر و مفسر و حکم نیست بلکه متر از اقسام نظر پاناما: عارف است پس هر چه از انان
 بفهمد و رای اطلاق آن در عرف جا می باشد و چه در جهان کرده و آنچه متوجه هم همیشه است
 و مکان و زمان و جز آن باشد عقدا و بظواهر آن چه می خورد و ایلا و متبادران تبری با آنچه
 در بر او خدا و رسول مقبول باید داشت و از اطلاق صفاتی که در شریعت وارد شده بود هم
 لزوم چیزی که دیگر متعاشی نیاید شد و بهر اغظی که وارد شده: جان لغت و همان طریق بی تکلیف
 جزی تمثیل و بی تاویل و تطیل اطلاق باید کرد و این مستند است از سائل هر یک نمره اختیار
 کرده و ناچینا شاعر و غیر ایشان در روایت حق تعالی در زیماست و حسن ان از آنچه تعلق

با خیرت وارد راه تاویل بنت کرده اند و هر چه در رد یافته بی کیف آنرا قبول ساخته و
 مستزله حیات مافقی نمی کنند و از ان بر قاعده ایشان حسیت لازم می آید پس لا علامت
 بسلب کیفیت قابل شده ایمان باید آورد و نظر بر آنچه در راه با هم عوام لازم می آید نباید کرد
 اهل حدیث که قدر و اهل سنت اند و هر باب از ذات صفات و افعال همین معتقد
 دارند و هر چه وارد شده بی تردد ایمان می آورند *فانهم اهل رسول الله*
صلى الله عليه وآله و سیل داد و بی داد از دست جماعت که اعتقاد را بآنچه در قرآن و حدیث
 این صفات و غیره وارد شده بر حجم حسیت و مکان کفر می دانند و از حق تعالی ترسیده و نسبت
 صفات را مثل و شبیه می نامند و نمی دانند که خود معطل در معدوم اند و نمی دانند که هر که ایمان
 بظواهرش آورده از طرف خود هیچ ایجاد ننموده اگر ادرار آخرت مواخذه نماید چه دستم نخواهد بود
 و از تعالی تمکاز نیست و بقر کردن عقائد بر اینها می فاسده نموده کفر است و برای آن
 اگر چه ظواهر قرآن و حدیث همان باشد در حقیقت تخلف قرآن و حدیث است حق تعالی
 قرآن را هست بیان فرستاده و آیات او را به بیانات ستوده و فرموده *قل لقد بشرنا آلهم*
لأنهم كانوا كفرا که رسول خدا که آنصح مردم و اوضح ایشان در بیان است و قسم
 در ظاهر اطلاق الفاظی کند که اعتقاد بان و تکلم بان کفر است این جهات از جماعت واقع شده
 که خرد و ان جوان شد و جوان بهم و پیری رسید و الهت و عادت که طبیعت ثانیه است
 بر آن منضم گشت پس بی تفتیش حقیقت کالامی و الاصحم براد از همان آن شستافتند و حاصل
 ایمان خود را بر پا و دادند و هزار هزار از انکه براد تعلیم ایشان روزی سخن مشکلمان فلسفه
 که خوگر اوله عقلیه و گرفتار و با هم فلسفه بوده اند و در دل جا دهن بجد اسوگند که خداوند عالم عادل است
 از کسی که مطابق گفته ظاهر او ایمان آورده ناخوش نخواهد شد و هرگز عدل و نصفت او متعصفا
 ظلم نیست و ایمان ظواهر بی کیفیت نهیب جمهور صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین است اگر کسی خواهد که
 عرفی خلاف آن ازین جماعت نقل نماید ممکن نیست تحقیق شرائط تاویل و جواز و عدم جواز آن

این کتاب التفریق بین الکفر والزندقه تألیف غزالی باین طلبید و العدول عنهما الی معات
 یدعیها اهل الباطن الحاد و عدول از ظواهر کتاب و سنت بسوی معانی که اهل باطن
 دعوی آن کنند احادیث و سبیل از حق و اعراض از اسلام و اتصال بالتصاق بکفر است زیرا که
 در آن تکذیب رسول خداست در آنچه وی از نزد خدا آورده و آوردنش آنرا سلوم بالضره
 شده بلکه تکذیب جلا انبیاء است چه دین همه پیغمبران مخصوصا در اصول عقائد و اثبات
 صفات و افعال الهی یکی است و مذهب یک پیغمبر همچو مذهب همه پیغمبران است فرعون اول
 کیست که موسی علیه السلام را در بوند خدا بر آسمان بالای عرش فوق مخلوقات با تن از
 کائنات تکذیب کرد درین است جهم بن صفوان پیدا شد و قدم بر قدم فرعون نهاد و
 تکذیب خدا و رسول خدا را گریسته **الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** می نمود و گفت دوستیام
 که این آیه از قرآن نحو حک کرده شود و اتباع او طغی بجمیع فرعونیه شدند و مراد اهل باطن
 ملاحظه اند که بیاطنیه موسوم شده زیرا که دعوی ایشان آنست که نصوص بر ظواهر خود نیست
 بلکه اینها را معانی باطنیه است که چیز معلوم هیچ یک از انبی شناسد و قصد ایشان باین سخن نفی
 شریعت و ابطال امانت بالکلیه است و مسلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم و
 حاصل نگردد و اگر معانی ظاهرش مراد نیست چندین نماز و روزه و عبادات و شراعی حکام
 و طاعات و مامورات و منیبات از کجا ثابت شد و یکدام شیء معلوم گردید و اگر بچکس راه و سبیل
 بران نیست انزال کتب و بیان صفات و شرائع از برای چیست و علم بالاتزان غیبی و
 اصحاب و اتباع و اهل حدیث و ارباب اشرا که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را داده
 می نمودند و بظواهرش عمل می کردند و بظواهر آن امری فرمودند و ارباب اشارت گویند مراد
 به نصوص معانی ظاهر است قطعا و با وجود آن در آن رموز و اشارات و دلالت اقتضایست
 که با ظاهر منافات ندارد و این حقائق و دقائق بر ارباب سلوک مشکف می شود و تطبیق
 آن با ظواهر ممکن است پس این سخن خلاف شرع نیست و فی الجمله اصلی دارد و در النصوص کفر

در و خصوص بانکار احکام که مدلول خصوص تطهیر کتاب و سنت است مثل الکاف صفت استوا
 و بودن بیرون و عین و قدم و صبح و نزول و ضحک و تعجب و رضا و سخط و جز آن برای و تعالی
 و انکار حشر و معا و جسمانی و سؤال منکر و کبیر و وزن اعمال و مرور صراط و جز آن کفر است زیرا که
 در آن تکذیب صریح خدا و رسول اوست پس تفاوت عالیه بزرگافرا باشد و استحقاق
 المعصیه صحبه کاتب او کبیره کفر و حلال پنداشتن گناه خرد باشد یا بزرگ
 کفر است وقتی که محصیت بودن وی بدلیل قطعی ثابت شده باشد اگر چه بعلیه شهوت و حکم
 شریعت بدان مبتلا گردد و در تکبیرش شود و لیکن باید که آنرا گناه داند و خود را مقصر پندارد و تقصیر
 خود متذکر آید و الا سنهاته بها کفر و الا استهزاء علی الشریعة کفر و سبک و ناچیز
 پنداشتن محصیت کفر است و استنزاز سحرگی بر شریعت و خندیدن بر حکمهای او کفر است زیرا که
 از آیات تکذیب و انکار است و سبک پنداشتن صغیره چنان بود که آنرا هیچ وزن نهند
 اصدا موجب عقوبت نه پندارد و در شفا برست که صغیره سبکتر از کبیره است و ثم او کفر است
 بیشتر و این مسئله بسیارست در شریعت عقائد تقاضای بعضی اذان ذکر کرده و علی قاری در
 شرح فقه اکبر بیان زیادت نموده و شرطی اذان در ذیول بیان کبار در کتاب ذواجریم
 آورده بدین رجوع باید کرد و الهذیل بالکفر کفر و هزل بکفر کفر است یعنی اگر لفظ بکفر
 کفر بطریق کندی آنکه معنی او مراد دارد و تقاضای آن کند کافر شود چه هزل موجب استخفافست
 و استخفاف محصیت کفر است استخفاف کفر نظریه اولی کفر باشد و جمل و رین باب صغیر است
 و نیز بعضی اگر کفر بودن آن نبی داند مندرست و اگر بطریق سواد نسبیان و بعقت لسان
 بر زبانش آید کفر نبود و الا بحکم باقرا السکران و حکم کرده نبی شود بکفر است یعنی مست
 طایفه که عقلش زایل شده و زمام اعتقاد بر عقلش نمانده و در بیان می گوید اگر کلمه کفر بر زبانش
 آید اعتبار آن در حکم کفر است و اگر چه دیگر بقصر فانش مشایخ و عتاق و بیع و شهادت
 جز آن با اختلافی که در آنست جایز باشد و اسلامش که در حال استیجاب او نیز جایزست زیرا که